

کمیسیون دارد و برای اینکار همان افر معمولی را میدهیم و ۵ درصد هم کمیسیون بشما میدهیم یکی دیگر اینست که شما بخواهید یک چیزی اضافه بکنید مثلاً "بگوئید ده درصد من کمیسیون میخواهم که آن یک افر دیگری است، گفتم که من اینرا نمیدانم و باید بپرسم، بعد گفتم میپرسم و بعد اطلاع میدهم. آنوقت من رمز کردم که یکنفر را پیدا کرده ام و همه اینها را هم تامین میکند و بمن یک چنین چیزی گفته است که ۵ درصد کمیسیون دارد و اگر بخواهیم تا ده درصد هم میشود و ضمناً "بمن گفته است که خود عربستان سعودی هر وقت میخرید، این افسرها که میآمدند خریدشان ده درصدی بود، در تهران اینرا بعرض میرسانندو اعلیحضرت میفرمایند که نه همان پنج درصد را بگیرند، من آمدم و به فروشنده گفتم که همان ۵ درصد را بدهید. بعد من افر را فرستادم و بعد آنها هم دستور دادند که بله و اعتبار بازگردند و خلاصه اینکار عملی شد و بعد از آنکه اینها همه حاضر شد روزی که با یک کشتی چارترا که فقط اینها را حمل میکردا زیندر برمن، من رفتم و کشتی را هم دیدم، رفتم دیدم و اینها را فرستادند برای آنها. اینجا البته یک مطلب جالب هست که من پیش خودم فکر کرده بودم که این پنج درصد خیلی خوب چیزی است که من از اعلیحضرت اجازه بگیرم و اینرا در یک صندوق بگذارم برای کمک به دانشجویان، گفتم این میشود یک صندوق اینرا برای همان فکری که ما داشتیم و آنها نکردند، اینرا ماخودمان عملی میکنیم یعنی میآئیم یک صندوق درست میکنیم و سه چهارتا دانشجویی که میشناسیم که جزء کنفراسیون هستند و با ما نزدیک هستند، به اینها میگوییم که بیایند و یک چنین چیزی را درست بکنند یعنی مثلاً "چند تا تاجر هستند که آمده اند و پولی را داده اند که این صندوق درست شده و از این صندوق ما میتوانیم قرض بگیریم و بدهیم به آنها که وارد میشوند. یکدفعه که اعلیحضرت آمده بود اتریش من گفتم قربان من میخواستم این ۵ درصد را اجازه بگیرم و این کار را بکنم گفتم قربان این برای کار خود من هم خیلی مفید خواهد بود و من آنوقت میتوانم خیلی فعالیتیم را توسعه بدهم، گفتند بلی برای اینکار باید یک صندوق درست و حسابی درست کنیم و بعداً " من بشما میگویم که این ۵ درصد را چکار بکنند گفتم قربان این برای کار خود من هم خیلی مفید خواهد بود و من آنوقت میتوانم خیلی فعالیتیم را توسعه بدهم، گفتند بلی برای اینکار باید یک صندوق درست و حسابی درست کرد. بعداً " هم بمن اطلاع دادند که این را بحساب شماره فلان فرد و سوئیس بریزید و من هم به این شخص گفتم که بریز باین حساب، آن شخص هم میدانست و او

بمن گفت که شما به چه مناسبت اینکار را کردید و این حق شما بود ، چرا اصلاً" گفتی ، من گفتم که فردا هزار جور پروتنه سازی برایم میکنند و نمیخواهم و بهتر است که همین کار را بکنند و آنها هم ریختند به همین حساب فردوست ، آنوقت این اسلحه و مهمات با این ترتیب فرستاده شد .

سؤال : چرا ، مگر عربستان سعودی خودش مستقیماً نمیتوانست بخرد .

آقای علوی کیا : نه آنوقت آنها مسائلی با اسرائیل داشتند و این بازیها بود وکشورهای دیگر اسلحه با آنها نمیفروختند و من یقین میدانم که با ایستی اسرائیل اطلاع پیدا میکرد . البته چیزی برخورد نکردیم که بدانم اطلاع پیدا کرده یانه ولی قطعاً اطلاع پیدا میکرد . آن شخص هنوز دوست من هست و من که اینکار را کردم چقدر خوب شد چون او به سرویس آنها گفته بود ، یعنی گفته بودکه این پنج درصد را هم من قبول نکرد و تا آن آخر هم گلن و لکیسکی و عوامل دیگری که بودند خوب برای آدم یک احترامی قائل بودند دیگر .

سؤال : در ارتباط سفرهایی که اعلیحضرت به اروپا میکردند آیا خاطره دارید که بگوئید .

آقای علوی کیا : البته خیلی چیزهایی بوده ولی یکی از آنها که جالب است موضوع ذوب آهن است . این جالب است و الا چیزهای دیگر خیلی هست . چون در آنموضع من خیلی افراد را من به اعلیحضرت معرفی کردم که اینها میخواستند و چه از نقطه نظر سیاسی آدمهای موثری بودند و چه از نقطه نظر تبلیغاتی آدمهای موثری بودند و میتوانستند یک کارهایی بکنند که حتی یکی از آنها هم بالاخره کارهای تبلیغاتی با ایران را شروع کرد که بعداً هم حتی دانشجو یا تکنیسین فرستادند به زالبروکن در آنجا در تلویزیون کار کرد و آموزش گرفت و اولین کسانی که آموزش فنی گرفتند در آلمان آنها بودند که بعد رفتند به ایران . آن رئیس تلویزیون زالبروکن بود دکتر مای که حالا بازنشسته است و هنوز هم با ما ارتباط دارد ، او بود و کسان دیگر . راجع به ذوب آهن یکسال که باز اعلیحضرت در اتریش بودند و من میرفتیم به اتریش دکتر اردلان سفیر بود با و گفتم که کاری ندارید ، گفت چرا اتفاقاً"

یک پیام دارم برای اعلیحضرت، آنوقت قرار بود که درست پکه هفته بعدش هیئتی از کروب باید با ایران برای مذاکرات مربوط به ذوب آهن:

سؤال: این درجه سالی بود

آقای علوی کیا: این بایستی در سال ۶۴ باشد، یعنی در ایران هم منتظر بودند که این هیئت برود و کارها شده بود و مذاکرات قبلی شده بود. دکتر اردلان گفت بعرض اعلیحضرت برسان که متساقنه امروز بمن اطلاع دادند که این هیئت خواهد رفت و گفته اند که وقت دیگری تعیین خواهیم کرد برای اینکار، و اینرا فقط بعرض اعلیحضرت برسانید. من اینرا به اعلیحضرت گفتم، اعلیحضرت خیلی عصبانی و ناراحت شد و گفت که تو برو بالمان و به اردن بگو که بآنها بگوید که اگر نخواهید اینکار را بکنید، ولو با شرق باشد من اینکار را خواهم کرد. اینرا دو دفعه هم تکرار کردند و گفتند عیناً همینطور به او بگوئید که بآنها بگوید که اگر نخواهید بکنید ما با شرق اینکار را خواهیم کرد که من آدم و به دکتر اردن گفتم و بعداً هم هیچ وقت هم نمایندگان کروب نرفتند و بعد هم ما دیدیم که با شوروی قرارداد را بستند. مطلب جالب مثلاً این بود و چیز دیگری فعلاً بخاطرم نمی‌اید و بعد وقتی که نوارهارا شنیدم اگر مطلبی باشد خواهم گفت.

سؤال: بعد شما برگشتید به تهران و با زنشسته شدید

آقای علوی کیا: با زنشستگی من هم خیلی با مزه بود برای اینکه آخر تیر بمن ابلاغ کردند که شما از اول خرداد به افتخار بازنشستگی نائل شدید همین، دیگر نه اینکه بگویند که خدا پدرت را بیا مرزد که چه کارهایی را کرده ای، هیچ چیز و آنوقت خود این باعث شد که آن هزینه، که بمن میدادند آنجا وقتی من آدم تهران از من گرفتند و گفتند که شما از اول خرداد بازنشسته شده اید بنابراین از اول خرداد فقط حقوق بازنشستگی میگیرید، من هم آدم تهران.

سؤال: اینکار در زمان نصیری بود؟

آقای علوی کیا : بله ، زمان نصیری بود .

سؤال : خوب آنوقت مقدمات تعویض پاکروان و آمدن نصیری ، از آن مدت خاطره دارید ..

آقای علوی کیا : من آلمان بودم و چیزی نمیدانم . آلمان که بودم همین معاون سرویس آلمان همان دکتر نولا بمن گفت که ما شنیده ایم که پاکروان عوض میشود و جایش نصیری می‌اید . من گفتم غیر ممکن است پاکروان ممکن است عوض بشود اما نصیری را تصور نمیتوانم بکنم . گفتنه این چیزی است که ما شنیده ایم و بعد از یک هفته هم ما دیدیم که ابلاغ کردند که تیمسار نصیری بعنوان رئیس انتخاب شده است .

سؤال : نصیری قبله " چکاره بود

آقای علوی کیا : رئیس شهربانی بود و از ریاست شهربانی آمد و شد رئیس ساواک

سؤال : هیچ وقت قبله " در ساواک نبود .

آقای علوی کیا : نه هیچ وقت ، خودش رئیس شهربانی بود در تمام دورانی که ساواک بود ، زمان اختیار هم او رئیس شهربانی بود .

سؤال : وقتیکه شما با ایران برگشتید آنوقت چکار کردید آیا بازهم از شما استفاده شد وارد طی داشتید یا نداشتید و فعالیت شما چه بود ..

آقای علوی کیا : بعد از آنکه من برگشتم با ایران اولین باری که فردوس است را دیدم او بمن گفت که : تیمسار شما چرا آمدید با ایران ، گفتم که مملکتم هست ، ما درم و خواهرم و برادرم همه اینجا هستند و گذشته از این من اگر آنجا میماندم که دیگر محکوم بودم ، شما پدرخانواده مرا درمی‌آورید .. او خنده دید و گفت که اگر من جای شما بودم نمی‌آدم و بهیچوجه نمی‌آدم . بعد بالاخره آمدند کارت و

چیزهایی که من داشتم همه را ازمن گرفتند و گفتند که شما دیگر حقوق بازنیستگی را میگیرید و تمام پولهایی را هم که آنجا بابت آن ماههایی که آنجا بودم و در حقیقت ما مور نبودم آنها را هم از محل حقوق آن چهارماه مرخصی بعد از بازنیستگی کسر کردند که یکمقدار هم من پول دستی هم دادم و یکی دوما هم حقوق نگرفتم بعد هم حقوقی که بمن میدادند بر مبنای پست میدادند . پست مثل پست یک مدیر کل بود که حقوق ۴۸۵۰ تومان بمن دادند که هرچه هم تنلا کردم که حقوق اصلی قائم مقام را بدھند ، بالاخره بمن ندادند و بعد هم خوب من که آنجا بودم ساواکیها نسبت بمن یک علاقه داشتند ، اغلب میآمدند مرا میدیدند ، یک روز فردوس و نصیری معتقد را فرستاده بودند که حالا شما که بازنیسته هستید دیگر چکار دارید که با اینها تماس میگیرید ، گفتم دست من که نیست ، آنها میآیند آنها دستور بدھید که بعد از آن من ارتباط را بکلی با اینها قطع کردم و رفتم بدنبال اینکه کار شخصی و خصوصی بکنم . در این جریان یک اتفاق افتاد که جالب بود و آن این بود که یک روز بمن تلفن کردند دیدم که رئیس استاسیون انگلیس‌ها است در ایران که از سابق من اورا می‌شناختم برای اینکه در سابق هم در ایران بود ، او گفت که دوست خیلی صمیمی شما از انگلستان آمده اینجا و خیلی علاقه مند است که شما را به بینند . آندوست صمیمی که میگفت کسی بود که بلا فاصله بعد از ۲۸ مرداد بعنوان نماینده انگلیس‌ها آمده بود ، آمده منزل و دیدمش و گفت دیشب حضور اعلیحضرت بودم و شما انتخاب شده اید بعنوان سفير ایران در عراق . اینست که شما خودتان را آماده کنید آنجا یک مقدار فعالیتهای مشترک هم خواهیم داشت من گفتم که شما که اصلاً آمده اید اینجا آیا با اطلاع آمده اید ، گفت بلی از اعلیحضرت اجازه گرفتم و فردا شب هم شام شما مهمان جفری هستید ، جفری همان نماینده آنها بود جفری دالسن که حالا رئیس قسمت اروپا شده است ، او هنوز هست ، گفت خانه جفری هستید و یک عدد آنجا خواهند بود و شما هم دعوت دارید . گفتم اینرا هم اجازه گرفته اید ، گفت بلی اجازه گرفته شده ، خلاصه ، شب رفتم و دیدم که نصیری هست ، کمال هست ، فردوس هست و معتقد هست خوب وقتی که من وارد شدم ، با اینها خیلی دوست بودم از قدیم ، آنها خیلی به من محبت کردند و احترام گذاشتند . بعد از یک مدتی که صحبت کردیم آمدهم سر شام ، نصیری را دست راست نشاندند و بنده را

دست چپ ، آنجا بودیم و شام چوردیم . دو روز که گذشت من از خانه که آمدم
بیرون دیدم که بعضی از این عوامل تعقیبی که می شناختم اینجا دنبال من هستند
و یکی از بچه ها غیر مستقیم بمن اطلاع داد که شما در تلفونها یتان قدری
احتیاط بکنید . معلوم شد که دارند از من مراقبت میکنند خوب از وزارتخارجه
هم بمن گفتند که بیایند و همین خونساری معاون بود گفت که بیایید شما و یک
ما موریت هست که باید بیایید و پرونده ها را مطالعه بکنیم من هم که در جریان
بودم ، رفتم پیش اردشیر و بعد رفتم پهلوی خونساری و قرار بود که این
پرونده های عراق را من مطالعه بکنم که یک جلسه دیگر هم قرار بود من بر روم
آنچه که پرونده ها را به بینم ، دیدم که خبری نشد . چون قرار بود بمن خبر
بدهند که کی بیایم . دیدم خبری نشد ، با زحم منتظر شدم ولی خبری نشد .
(پایان نوار ۴ ب)

شروع نوار ۵

سؤال : خوب بفرمایید بقیه این داستانی که میفرمودید که شروع کردن دبه مراقبت
شما .

آقای علی کیا : بلی بعد ، متوجه شدم مراقبت هست و بعلاوه دیگران موضوع رفتن
به عراق هم دیگر مارانخواستند ، داشتم اینرا میگفتم که توی کریدور برخورد
کردم به دکتر عاملی . دکتر عاملی گفت که تیمسار من کاندید بودم برای
عراق ولی حالا این منتفی شده شما قرار است بروید و شما پهلوی اردشیر که
میروید یک کاری بکنید که من را بفرستند به آلمان شرقی بعنوان سفیر ،
آنوقت قرار بود که سفیر بفرستند به آلمان شرقی و من را بفرستند به آلمان
شرقی که یعنی منظورم این است که این یک چیز قطعی بود که بعد از آن دیگر
بهیچوجه این موضوع دنبال نشد و خود دکتر عاملی انتخاب شد و دکتر عاملی
رفت به عراق . در آن موقع بختیار در عراق بود ، آنوقتی بود که دیگر بختیار
کاملاً "فعال بود و در عراق بود و این چیزی که بعدها فهمیدم اینست که فردوس است
رفته و بعرض رسانده و گفته است که بلی مثلثاً "فلانکس با آن روابطی که با بختیار

داشته اصلاً "صلاح نیست آنجا برود و یا مثلاً" گفته است که انگلیس‌ها نسبت به او خیلی نزدیک بودند و در صورتیکه موضوع نزدیکی نبود من با آنها با انگلیس‌ها غیر از یک واقعاً "یک وظایف ملی که داشتم چیز دیگری نداشتیم ولی بهر حال این باعث شد که موضوع رفتمن به عراق بکلی منتفی شد خوب شاید اینهم واقعاً" به صلاح بود برای اینکه اگر میرفتم معلوم نبود که آنجا چه نوع پرونده‌های جدیدی برعلیه من درست می‌کردند برای اینکه با بختیار و اینها چه چیزهایی پیش می‌آمد؛ آن دیگر چیزی است که خدا میخواست که من نروم اصلاً.

سؤال : بعداز آن انگلیس‌ها را دیگر ندیدید؛ اطلاع نداشتید ؟

آقای علوی کیا : نه دیگر تمام شد . دیگر ارتباط قطع شد منهم دیگرندیدم . این موضوع هم دیگر خود بخود منتفی شد .

سؤال : خوب بعد آنوقت چه شد، شما چکار کردید بالآخره ؟

آقای علوی کیا : بعداز آن دیگر من رفتم تو بخش خصوصی اولین کاری که شروع کردیم با سلمی‌ها که در آلمان غربی هستند یک کارخانه لوله‌های لاستیک پی - بی - سی به اسم کارخانه پلاستی لوكس بوجود آوردیم که آنجا ۲۵ درصد، من سه‌ماهراش بودم . عالیخانی وزیر اقتصاد بود خیلی کمک کرد برای اینکه ما توانستیم پروانه ایجاد این کارخانه را بگیریم و کارخانه را تاسیس کردیم بعد هم برای اینکه من یک قدری بیشتر وارد بشوم رفتم به آلمان یک ۴۵ روز هم در همین کارخانه بودم . کارخانه را دیدم، من بعنوان مدیر عامل در این کارخانه بودم که بعد موضوع آمدن هاشم نراقی پیش آمد . آنهم این بود که من از قدیم با هاشم می‌گفتیم بتوکه در ایران تجربه داری برای کشاورزی در امریکا هم تجربه داری برای کشاورزی، سرمایه هم داری ، حالا واقعاً" یک وظیفه وجودی است که بیانی در ایران و در ایران یک کارهایی بکنی . زمانی بود که روحانی وزیر آب و برق بود و آنها طرحهای کشت و صنعت، قانونشگذشته بود و یک امکاناتی را بوجود آورده بود . من به هاشم نوشتیم یک چنین

اماکناتی هم الان هست او گفت که اگر دعوت بکنند من با یک هیئتی می‌آیم . من هم با روحانی صحبت کردم . با روحانی خیلی دوست بودیم نزدیک بودیم با او صحبت کردم خیلی هم استقبال کرد و بعرض رساند و گفتند بله ، بیا یند و دعوت کردند و هم آمد با یک هیئت هفت‌نفری که توشیش فارمر بود توشیش از سیفوی بود توییش با یکیه بود بعد اینها ۵ ، ۶ نفر آمدند و رفتند خوزستان رفتند با هم رفتیم به خوزستان ، خوزستان را با زدید کردند اراضی زیر سد در را دیدند رفتیم به کرمان رفتیم به ... حالا اسمش یادم رفته آنجا هم بازچیزهایی به آن می‌گویند هندوستان ایران حالا اسمش یادم رفته ولی یک جای مشخصی است خلاصه آنجاهای رفتیم اینها همه را بازدید کردند بالاخره آمدند موافقت کردند که بروند به امریکا و دوباره برگردند و مقداری اراضی آنجارا بگیرند زیرا که رفتند و برگشتند و بعد قراردادی با وزارت آب و برق منعقد کردند و هاشم بود و یک آقای دیگر که آنهم فارمر بود . هاشم اصرار که تو باید بیائی اینها یک مقدار هم سهم، یک دورصدی از سهام آنجارا بمن دادند و خلاصه ماتوی چیز نماندیم دیگر گفتیم: مدیرعامل نمیخواهیم، آمدیم اینجا شدیم اگر کوتیو وا یش پرزیدنت فعالیت هم آنجا کردیم و بعد هم خوب البته آنجا من خبط کردم برای اینکه من با یستی که آنرا نگه میداشتم اما خوب زندگانی من نمی‌چرخید اینست که یواش یواش پولی که آنجا گذاشته بودم آنرا مرتب گرفتم و خرج کردم در کشاورزی گفتم توسعه پیدا می‌کند خلاصه بعداز یک مدتی یکی دوتا اتفاق پیش آمد که هاشم خیلی دسو (دلسrd) شده بود باصطلاح اینهم این کمکهای کسنه میخواست از صندوق توسعه کشاورزی بگیرد، به اونمیدادند و مشکلات فراهم میکردند با اینکه اعلیحضرت هم میگفت و توصیه میکردوا اینها میرفتند بر علیه او میزند هاشم در صدد برآمد که یک مقدار از سهام را بفروشد، یک مقدار از سهام را فروخت به یک آقای محمدی که آهن فروش بود، سرمایه دار بود که داماد مرتضی بشارت بود یک مقدار هم سهام به بشارت فروخت . وقتی اینجور شد من گفتم من نمی‌مانم دیگر اینجا برای اینکه من با بشارت نمیتوانم ادامه بدهم هرچه هاشم اصرار کرد من نماندم آمدم یک شرکت کوچکی درست کردیم با یک بلژیکی آن بلژیکی خودش کسی بود که صادرکننده سید (seed) بذر بود و در شرکت کشت و صنعت ما با هم دوست شده بودیم . این آمد با رئیس حسابداری مسابه اسم آقای سلامت که هنوز هم هست با او صحبت کرد و با من صحبت کرد گفت که یک چیز

تازه ای من توی نمایشگاه دیدم که این خیلی برای ایران مفید است آنهم ساختن سیلوی فلزی است، سیستم لیپ، سیستم لیپ هم یک سیستمی است مثل سیستم کانینگ، کانینگ اینداستریز، آنجوری یک ماشین کوچکیست می‌آید می‌بایست در کارگاه بعد از اینکه فونداسیون کردند این نوارهای فلزی را دورتا دور آن اسکلتی که درست کردند می‌چرخاند و بالا می‌دهد و خیلی سریع می‌شود مثلاً ۵۰۰ تن در هفته را، در ظرف یک هفته برای ۵۰۰ تن یک سیلو درست می‌کند که آنوقت بعد بقیه وضعش را درست کنیم، دیدم خیلی خوب چیزی است آمدیم با او شرکت کردیم من آن دادستان را هم شرکت دادم ۵۰-۵۰ ماشکرت کردیم با آن شخص شرکت کردیم واينرا راه انداختیم که بعدها هم مشکلات زیادی با این شخص بلژیکی پیدا کردیم و ناچار سهم اورا هم خریدیم و او هم شناس داشت که سهمش را فروخت بما و رفت سهمش را خریدم واينرا ما با یک سرمایه یک میلیون تومانی شروع کردیم که بعد یک پروردگاری اولاً یک مقداری چیزها، سفارش‌های خصوصی برای کارخانه‌های آرد و اینهایی که گندم نگه میدارند انجام دادیم در اطراف تهران هست الان هم هست و یک پروردگاری بزرگی که انجام دادیم پروژه مجتمع گوشت فارس بود که مال وزارت کشاورزی بود آنرا مابردیم برای اینکه سیستم ما بهتر بود و قیمت ماهم پائین تر بود، آنهم را بردیم دیگر بود تا این شرکت که الان هم هست، کار می‌کند بود تامن آمدم به اینجا و سهام ماراهمه را ضبط کردند تمام سهام ما را ضبط کردند حالا سهایی که مانده مال همان شریکمان آقای سلامت است که هنوز هم مدیرعامل آنجا مانده دیگر ماهم آمدیم این دیگر آخرين وضعی بود که ما داشتیم.

سؤال : بعد آنوقت شما در تمام این مدتی که کار خصوصی می‌کردید هیچ ارتباطی دیگر با کار امنیتی نداشتید یا با دولت ارتباط نداشتید؟

آقای علوفی کیا : نه خیر، اصلاً "متاسفانه بهیچوجه نخواستند از من استفاده لاقل بعنوان مشورت بکنند یک چیزی جالب برای اینکه به بینم که دنیا چکار می‌کند و ما چکار کردیم در این مورد بخصوص همانوقت که مادرکشت و صنعت بودیم برای خرید سیب با هاشم نراقی رفتیم به اسرائیل و "ضمنا" در عین حال گاو هم میخواستند بخرند و مزارع اسرائیل را بازدید بکنند . رفتیم آنجا

یکروز مارا دعوت کرده بودند در یک موسسه ای که اسمش کور بود این موسسه، موسسه ای بود که اگر از نقطه نظر کشاورزی از هرجهت چه برای سیب چه برای متخصص ، چه برای ماشین آلات کشاورزی، دردناها اگر تقاضاهایی بودمیباشد من از این طریق مذاکره و قرارداد به بندند ضمنا" تمام توبیعه صنعتی در اسرائیل بوسیله این دستگاه میشد . مارا دعوت کرده بودند مارتیم آنجا ناها رقرار بود آنجا برویم ومذاکره کنیم سرناهار که آمدیم من دیدم یکی آنجا هست مثل اینکه می شناسم آمد جلو دیدم که زنرال آمیت است که قبل" رئیس سرویس بود ولی من زیاد با این نبودم برای اینکه آن اواخر عوض شده بود آن اولی عوض شده بود و این آمده بود چندماهی، من اورا دوشه بار دیده بودم ، تامن را دید آمد جلو خیلی گرم و گفت تو کجا ، چه، گفت شنیده بودم که بازنشت شده ای ، چکار میکنی ، گفتم بلی ، تو بخش خصوصی هستم واينکارها را میکنم واينها گفت بلی ، منهم که مدتی است بازنشت شده ام من رئیس کور هستم آمدیم ، سرناهار که نشسته بودیم من را پهلوی خودش نشاند دیگر آنجا بمنا احترامات فائقه را گذاشتند من را دست راستش نشاند واينها ، آنجا ضمنا" گفت یکی دیگر از رفاقت اينجا هست کنان هم اينجا است سرناهار ديدم که کنان هم آمد ، کنان معاون سرویس بود آن موقع سرویس اسرائیل دوتا معاون داشت یکی کنان بود یکی هم اسمش حالا ياد رفته اين دوتا هميشه پستها يشان را در فرانسه با هم عوض ميکردند به اين شکل بود که يا او در اسرائیل معاون بوداين در فرانسه رئیس سرویس بود يا آن یکی هميشه اينها عوض ميکردند. گفت کنان را هم من آوردم اينهم بازنشت شده است و اورا هم من آوردمش اينجا ، سرناهار که نشسته بودیم یواشكی بمن گفت که خوب بگو به بينم لابد گرفتار سرویس هنوز هستی حالا من گوش میکنم گفت ما هم همینطور گرفتاریم هنوز من گرفتارم ومن هر پانزده روز یکبار يك جلساتی دارند، که من در اين جلسات شرکت ميکنم برای اينکه خوب بالاخره ماتجربه داشتیم از مشورت با ما استفاده ميکنند اما کنان بيشتر از من گرفتار است برای اينکه کنان دقیقه بدقيقة ممکنست اورا بخواهند و روی مسائل مختلف با او مشورت بگنند توهمند " گرفتاری منم خجالت کشیدم گفتم خوب بلی ، ولی خوب من باندازه شما گرفتار نیستم من گاهی میروم گفت خوب بلی ، البته وظیفه ما است و میباشد هم از وجود ما استفاده بگنند واينها بعد من که تهران آمدم

یکدفعه بیکی دوتا از همقطارهای قدیمما گفتم آقا یک چنین چیزی است یکدفعه هم نصیری را دیدم به نصیری گفت که خوب بلی ، البته ولی خوب غفلت شده است بلی ، درست است شما درست میگوئید، اما هیچوقت دعوت نکردند تازه بعد از آن هم هیچوقت دعوت نکردند . بنابراین ، من هیچگونه دیگر ارتباطی باساواک نداشتم .

سؤال : در آن مدت هیچوقت اعلیحضرت را دیدید ؟

آقای علوی کیا : نه خیر ، در آن مدت هم من چندین بار تلاش کردم که در آن مدت اعلیحضرت را به بینم و میخواستم فقط نظریاتم را بگویم چیزی هم نداشتمن بواسیله مختلف واشخاصی که : خیلی نزدیک بودند گفتم که حتی یکدفعه امام به اعلیحضرت گفته بود که خوب اعلیحضرت یکدفعه اجازه بدھید بیاید که افلا "اذیتش نکنند که این دیگر بعد از آن بدانند که یکدفعه آمده شرفیاب شده اعلیحضرت گفتنه بودند : بگوید آمده ، من هر کس از من بپرسد میگویم بلی پهلوی من آمده ولی هیچوقت نخواستند مرا تا وقتی که در مشهد وقتی که ولیان استاندار و نایبالتولیه بودما آنجا در بازار رضا در یک چیزی شرکت میکردیم آنهم این بود که یک شرکت امریکائی من نمایندگیش را داشتم که این توی کارهای ساختمان خانه های چوبی بود که ما هر چه تلاش هم کردیم که در ایران بتوانیم یک پروژه بگیریم نتوانستیم ولی در آنجا درهای بازار رضا را ما از اینها خریدیم بوسیله من از آنها خریدند مامی رفتیم آنجا و در آن بازار رضا هم اصولا "آن مقاطعه کاری که آنجا شرکت کرد من با او هم شریک بودم درصدی شریک بودم . آنجا ما میرفتیم آنجا من به ولیان گفتم که دلم میخواهد که اگر بشود اعلیحضرت را یک نیمساعتی میخواهم به بینم که بعضی مسائل هست بگویم به ایشان . نشد تا آخرین دفعه ای که اعلیحضرت آمد ، من مثلًا " سه بار اعلیحضرت آمده بود آنچه من هر دفعه بودم هر دفعه هم میآمد خیلی محبت میکرد . ولیان گفت که اعلیحضرت فرمودند که بباید موقعی مارا خواستند که اعلیحضرت داشت میرفت آمدیم رفتیم آنجا و گفتند که خوب اینکارها را تا بحال خیلی خوب بوده سعی کنید خیلی بهتر انجام بدھید ما هم گفتیم البته سعی خواهیم کرد خیلی بهتر باشد و همین تمام شد . این یک جلسه بود یکدفعه هم وقتی که در خوزستان بودیم

یکدفعه اعلیحضرت تشریف آوردند آنجا برای بازدید مزارع مانمنه های محصولات مزرعه را آنجا گذاشته بودم مثل مارچوبه و نمیدانم پیاز و چیزهای مختلفی که آنجا گذاشته بودند . اعلیحضرت آمدند آنجا دیدند وقتی آمدند مابه صاف ایستاده بودیم . آمدند بمن که رسیدند گفتند تو اینجا چکار میکنی گفتم که اینجا بنده معاون مدیرعامل هستم در این شرکت و اینها، مثل اینکه میل داشت من چیز دیگر بگویم ولی من آنجا دیدم خلق الله هستند اصلا" چیزدیگر هیچ چیز نگفتم، این تنها دفاعاتی بود که من اعلیحضرت را دیدم ولی هیچوقت پیش نیا مدد که ما مفصل همیگر را به بینیم ولی وقتی که اعلیحضرت در مصر بودند یکدفعه ولیان اینجا بود، از اینجا رفت به مصر خوب اینجا صحبت کرده و از گذشته و اینکه همین جوری من گفتم بودم مثلا" فکرش را بکن که اعلیحضرت آن موقع بمن اطمینان نمیکند من را بر میدارد فردوس است را میگذارد آنوقت فردوس مردکه اینجوری از آب در میآید و اینها، آنجا از اعلیحضرت پرسیده بودند که خوب چه کسانی آنجا هستند پاریس هستند، دیدی و کسانی را دیدی؟ ضمن کسانی که گفته بود، من را هم گفته بود، بعد گفته بودند که خوب وضعش چطور است، خوب الحمد لله او آنجاست او بهترین افسران اطلاعاتی ما بود و خیلی حیف خیلی حیف . بعد گفته بود خوب حالا چه میگوید آنجا؟ گفته بود هیچ چیز ولی یکروز که صحبت میکردیم این حرف را زده که ملاحظه کنید که بجای من، فردوس که اعلیحضرت بمن اطمینان نمیکند، اورا میآورد و اینها، اعلیحضرت یک ذره تو فکر میبردو اینجوری که اونقل میکرد بعد میگوید میبینیدش پاریس هم میروی؟ میگویید بلی، میگوید اگر اورا دیدی به او بگو که در زندگیت هیچ اشتباه نکردی، ما هم اشتباه کردیم . البته باید بگوئیم که این اشتباه یک فردی مثل من خیلی فرق دارد با یک اشتباه یک کسی که سرنوشت مملکت در دستش هست ولی خوب این اشتباه بنظر من ناشی از تحریکات است، از حساسیت ای از آن حرفاهاست هر روز رفته اند زده اند و گفته اند، چون اعلیحضرت را در این چندباری که من دیدم من احساس میکرم که مثلا" یک کمی خجالت میکشد از آدم، یک کمی میل دارد که به آدم محبت بکند مثلا" اینکه میآید میپرسد که خوب بگو به بینم تو چکار میکنی اینجا چکار میکنی، مثلا" دست آدم را خیلی میگیرد محکمتر فشار میدهد و اینها احساس میکرم ولی خوب چیزی بود که دیگر گذشته بود.

سؤال : شما فکر میکنید که در این داستان شما "فردوست خیلی سهیم بوده و اگر بوده نیت او چه بوده ، دلیلش چه بوده ؟

آقای علوی کیا : سهیم بوده ممکنست قطعاً "ممکنست که او هم سهیم بوده است ممکنست دیگران هم سهیم بودند من نمیدانم که چه کسانی سهیم بوده اند ولی خوب سیستم طوری بود که حسادت‌ها بوجود می‌آمد، سیستم بود که برای تقارب ، سایرین دیگران را خراب میکردند ، حالا فردوست‌هم بوده دیگران هم بوده اند لابد هم بوده اند کما اینکه وقتی که مثل اینکه بیشتر هم گفتم آدم وقتی میرفت پیش اعلیحضرت ، اعلیحضرت نمیدانم یک مشت ورقه میداد از کیا به آدم که برو ببین اینها چه هست بعد آدم نگاه میکرد میدید راجع به خودش است و دیگر این سیستم بود که اینجور شد یک وقتی بود که در رکن ۲ که بسودم کاغذهای بی امضاء می‌آمد هر وقت میرفتیم اعلیحضرت یک مقدار کاغذهای بی امضاء میداد، من یکدفعه به ایشان گفتم که قربان آخر این کاغذهای بی امضاء غیراز اینکه وقت مارا بگیرد هیچ خاصیتی ندارد گفتند که آخر ممکنست توی آنها بعضی هایش مفید باشد گفتم عوض اینکه یکی از آنها ممکنست مفید باشد ۹۹ تا از آنها وقت من را میگیرد وقت کارمندها را میگیرد گفتند خوب چکار کنیم گفتم اینهارا باید پاره کرد و ریخت دور . گفتند بله ، خوب همین کار را بکنید ما هم دیگر بعد از این هرچه از این کاغذهای بی امضاء می‌آمد پاره میکردیم میریختیم دور ، آن سیستم بود و آن طرز فکر اجتماعی ما بود و این افراد بودند که بیشتر منحرف میکردند حالا میخواهد شاه باشد منحرف میشد حالا هر که باشد منحرف میشود . من فکر میکنم اینجور باشد من نمیدانم آن چیزی که در زندگانی دیدم شما غیراین فکر میکنید ؟

سؤال : نه حتماً "همینطور است .

آقای علوی کیا : بله ، یک چیزی هم زمان منصور باز پیش‌آمد اگر خاطرтан باشد آن موقع بنزین و نفت را گران کرده بودند من هم آمده بودم تهران اما دفعه اولی که شرفیاب بودم بعرض اعلیحضرت رساندم گفتم که یک موضوع هست که هیچ به چاکر مربوط نیست ولی فکر میکنم هر کسی وظیفه دارد اگر یک چیزی بنظرش

میرسد که بنفع مملکت باشد بعرضتان برساند، به اینجهت بخودم اجازه دادم که این عرض را بگفتم گفتند چه هست؟ منظورت چه هست؟ گفتم موضوع نفت است گران شدن نفت و بنزین است تا اینرا گفتم عصبانی شدند گفتند که آخر چنین هر کاری که ما میکنیم یک عدد اعتراف میکنند گفتم قربان حالا من نمیدانم من هرجا توی این شهر رفتم همه اعتراف میکنند وهمه ناراضی شده اند؛ بنده از اینجهت عرض میکنم والا بمن هیچ ارتباطی ندارد؛ گفتند خیلی خیلی عصبانی شدند خیلی ناراحت شدند، گفتند که نه من بتو اعترافی ندارم خوب حالاشما این را گفتی خیلی هم خوب کردی گفتی اما آخر میدانی مردم! قصه آن یهودی را شنیدی؟ من همینطور ایستادم گفتند که یک یهودی افتاده بود توی آب داشت غرق میشد آمدند گفتند دستت را بده این دستش را نمیداد داشت غرق میشد و دستش را نمیداد، یکی آمد یکی مثل خودش او هم یهودی بود آمد گفت دست من را بگیر او دستش را فوراً گرفت و از آب ورده بیرون آینها همه اش میخواهند بگیرند نمیخواهند هیچ چیز بدهند، اینرا با خنده گفتند بمن و بعد پشت سرش گفتند که بلی، برای این کار یک فکری کردیم بزودی ترتیب اینکار را خواهیم داد.

آنجا که بودم کمال هم آنجا بود گفتم: آقا من میخواهم یک چنین چیزی بگویم، گفت نگو عصبانی میشود، گفتم خوب بالاخره باید عصبانی بشوند و آدم باید بگوید، دیگر بعد که آمدم به پاکروان گفتم، پاکروان گفت بارک الله (برا و) که این چیز را کردید، یک دفعه دیگر باز یک چیزی دیگر پیش آمد که آنهم بازار میرساند که طرز فکرها چه جور بود. یکدفعه اعلیحضرت درنوشهر بودند مسما رفتیم آنجا برای کارهایمان رفتیم شرفیاب بشویم کمال هم بود. در آن موقع ارتشبد هدایت زندانی بود من هم آنموقع به اعلیحضرت هم گفته بودم، میرفتم گاهی به ارتشبد هدایت را میدیدم در زندان، یکدفعه که پهلوی او بودم گفت که وقتی میروی شرفیاب بشوی بگو من خدمتگزار بودم خدمت کردم و آخر شایسته نیست که حالا من توی زندان باشم و اینها منتها من به کمال گفتم که کمال من میخواهم راجع به هدایت صحبت کنم، گفت مبادا صحبت بگنی عصبانی میشوند دادو فریاد سرت میزنند گفتم دادو فریاد بگنند دیگر تمام میشود چیز مهمی نیست. اعلیحضرت آمدند تو قدم میزدند و کمال را خواستند کمال رفت کارها یعنی را کرد و آمد و همینطور که از پهلوی من رد میشد گفت که اتفاقاً "حالش خوب است" اینرا گفت و رفت. منهم رفتم کارهایم که تمام شد گفتم قربان یک

عرض داشتم من رفته بودم هدایت را توى زندان دیدم قبلًا" هم بعرضت سان
رسانیده بودم رفتم هدایت را دیدم، هدایت یک چنین چیزهای را میگفت، تمام
مطلوبی که او گفته بود گفت، گفتند که بله ، راست میگوید شما فردا برو پهلوی
خسروانی که رئیس دادرسی ارش ایش بود، برو پهلوی خسروانی به خسروانی بگو
مردکه استوارهای توده ای را قرار منع تعقیب برایشان صادرمیکنی اما اولین
ارتشبد من را همینطور توى زندان نگه میداری، تکلیف اورا روش کنید زودتر
وقتی هم خواستم بیایم گفت دوباره و تکرار کرد گفتند: بهمین شکل که گفتم بگو،
گفتم خیلی افتخار میکنم و تشکر دارم و آمدیم . آمدم و فردا رفتم زندان و به
هدایت اول گفتم : تیمسار یک چنین چیزی شد او هم گفت خدا عمرت بدهد، آمدیم
تلفن کردیم به آقای خسروانی به پاکروان هم گفت که یک همچو چیزی است اینها
رفتم پهلوی خسروانی البته حالا مردکه را من نگفتم، گفت چرا حالا تمدیکش
کنم، گفتم: اعلیحضرت من نمیدانم بچه علتی یک مرتبه بمن فرمودند که من یک
همچه پیامی بشما برسانم خیلی همچو رنگ و رویش پرید و گفت که کاملا" در جریان
نیستند، بعرضشان میرسانم، آمدیم و بعد شنیدم که همانروز یک تلگراف میکندو
حالا در آن تلگراف چه چیزهایی گفته که اینها مثلًا" پرونده هایشان اینجوری
است قطعی است که این دزدی کرده، قطعی است که اینچه کارهایی کرده یا اتها می
که او داشت هرچه بود اینرا گفته، آنها را نمیدانم یک هفته گذشت دیدیم
خبری نشد . دفعه بعدی که شریفیاب بودم گفت که موضوعی که امر فرموده بودید
من به ایشان گفتم ولی تا الان نتیجه ای، چیزی ندیدم گفتند بله ، مشغول
بررسی هستند و بهمین جا خاتمه داده شد . خوب اینها خوب نشان میدهد که ما
چه جور مطالب را به شاه میگفتم . بعدها من شنیدم که این سال درجه اش که
بوده آنوقت ارتشبد هدایت که وزیر جنگ بوده در موقع درجه دادن، به این درجه
نمیدهد و این عقده را این آقا داشته واين عقده را اینجوری سرش خالی کرد
که تا آخر هم نگه داشت . اینجا است که میگویم که سیستم بود واشخاص بودند
که منحرف میکردند، حتی میتوانستند شاه را منحرف کنند هر کسی را منحرف کنند
وازاين قبیل چیزها من خیلی اتفاق افتاده که میدانم که پیش آمده حالا اینها
را همینطور آدم تک تک یادش میآید میگوید . مثلًا" یک جریان دیگری هم پیش
آمد موقعی که من در آلمان بودم اعلیحضرت آمده بودند برای گرفتن یک کوردرمو

کاتینی در فلورانس سکونت داشتند در یک هتل ما را احضار کرده بودند قراربود که کامران عادل بدرخان را بیاوریم شرفیاب بشود همان کسی که قبلاً "هم اسعش را بردم که یکی از برجسته ترین افراد کرد در دنیا بود آمدیم همان هتل ما هم زندگی میکردیم، ارسنجانی سفیر بود، صبح زود دم در ایستاده بودیم که اعلیحضرت بیایند سوار شوند و بروند به موئیت کاتینی، وقتی تشریف آوردن صد از دندگفتند بیا بالا . در آن موقع از تهران بمن خبر داده بودند که اعلیحضرت موقعی که در فرودگاه میخواسته اند سوار هواپیما بشوند نصیری یک گزارشی برعلیه من و پاکروان داده بود، پاکروان آنوقت رئیس سازمان بود و هنوز عوض نشده بود که ایها با رسپتا ارتباط داشته اند یک چیز کاملاً بیمعنی . بعد که ما سوار شدیم راجع به کامران بدرخان صحبت کردم و مطالب دیگری که بود صحبت کردیم و بعد دیدم موقع مناسب است برای اینکه در اتومبیل فقط اعلیحضرت بودند و من گفتم قربان ما چه جوری باید ثابت بکنیم که وفادار هستیم نسبت به اعلیحضرت، گفتند مقصودت چه هست گفتم شنیدم که گزارشاتی برعلیه ما میدهند مثلًا "گزارش دادند که من و پاکروان با رسپتا ارتباط داریم آخر این ممکن هست چنین چیزی را تصور کرد ؟ اعلیحضرت نگاه کردند و گفتند که نه خیر ، ما شمارا خیلی خوب شناخته ایم همه شما را خوب شناختیم گفتم منظور اعلیحضرت اینست که یعنی ما آدمهایی هستیم که واقعاً " خیانت میکنیم ؟ گفتند نه ولی بهر حال ما همه شما هارا خیلی خیلی خوب شناخته ایم . دیگر من صحبت را ادامه ندادم . خوب اینها باز نمونه ای از همان چیز است که اشخاص چه جور بیخود برعلیه همیگر گزارشات میدادند به اعلیحضرت و نسبت به اشخاص بدین میکردند .

سؤال : صحبت از تیمسار نصیری چندین بار شد اینها حالا من میخواستم بپرسم شما قضاوتتان نسبت به نحوه کار او و خود شخص نصیری چون از نزدیک آشنائی داشتید چه هست ؟

آقای علوی کیا : تیمسار نصیری آدم خیلی ساده و آدم خوبی بود ولی بسیار آدم ساده‌ای بود و بهیچوجه یک کسی که بخواهد رئیس یک سرویس به این عظمت باشد نبود این ظرفیت را نداشت نه اطلاعات داشتنه تحصیلات خوبی داشت . زبان بهیچوجه هیچ زبانی نمیدانست خیلی آدم زودبا وری بود خیلی زود میتوانستند

تحت تاثیرش قرار بدهند آدم با حسن نیتی بود ولی روی همان سادگی تمام چیزهای را می‌پذیرفت تا اشخاص میتوانستند تولدش بروند دیگر هرچیزی میگفتند با ور میکرد البته صیغه در صدمورد اعتماد اعلیحضرت بود اعلیحضرت به اینجهت انتخابش کرده بود و الا از این گذشته دیگر یک چیز بر جسته ای نداشت شاید یک نظامی خیلی مطیع و دیسیپلینه و خوبی بود ولی برای یک همچو کاری بنظر من هیچ مناسب نبود خیلی اشخاص هم بودند که خیلی بهتر و شایسته تر بودند برای یک همچو کاری ولی آن اعتمادی که نسبت به او وجود داشت باعث شد که رئیس سازمان گذاشتند اورا برای سالها، ۱۴ سال رئیس سازمان بود.

سؤال : روی زمینه شخصی چطور آدمی بود ؟ آدم مثل؟ درستی بود ؟ آدمی بود که رعایت بعضی چیزهای اخلاقی را میکرد یا نه در این زمینه زیادگرفتاری نداشت ؟

آقای علوی کیا : ابتدا که آمده بود به سازمان واقعاً "تا آنوقت خیلی آدم درستی بود از لحاظ مالی، خیلی آدم پاکی بود، چیزی هم نداشت اما در ساواک باز همان عواملی که میتوانند در آدم تاثیر بکنند آنها باعث شدند که بردندا و را بیک جهتی باز روی همان سادگی اوضاع غل و غشی اش، باصطلاح بردنداش طرف اینکه بیشتر بتوانند از جهت مالی وضع خودشان را توسعه بدهند و بهتر بکنند و اینها ولی مثل؟ او هیچ نظری مثل؟ به زن و بمردم چیز بخصوصی نداشت از اینجهت هیچ به اونمیشود واقعاً" نمیشود چیزی پیدا کرد برعلیه او نه ولی از لحاظ مادی و مالی منحرف شد دیگر، شما میدانید که در اواخر دارایی فوق العاده پیدا کرده بودواینهم تمام باز اشخاص بودند که باعث میشدند که منحرف شد.

سؤال : ثابتی از کی تو سازمان امنیت آمد ؟

آقای علوی کیا : ثابتی جزء همان جوانهای بود که در سالهای اول در همان سال اول لیسانسیه حقوق بود و آمد واستخدام شد مثل همه جوانهای که آنوقت میآمدند با آنها مصاحبه هایی میشد و بعد از اینکه مصاحبه میشدند حتی خود من هم با آنها یکه سال اول میآمدند دانه دانه مصاحبه میکردم خوب اوهم یک

جوانی بود مثل سایر جوانها، متنها موضوع خانواده خیلی مهم هست . همانطورکه سرویس‌های دیگر هم این موضوع را خیلی رعایت میکنند که خیلی پی جوئی میکنند در باره خانواده ها ، ما در آن موقع دیگر نمیتوانستیم حالا برویسم دنبال یک همچو چیزی ضمن اینکه بعضی هارا برهمنمین مبنای آوردم، مثل "ثلا" پسر رزم آراء ، مثل پسر کیکاوی و امثالهم امثال اینهارا براین مبنای آوردم و لی خوب بقیه کسانی بودند که می‌آمدند. این پدرش یک بقالی داشت اصلًا" در سمنان مثل اینکه یک چیز نفت فروشی داشته، یک مغازه نفت فروشی داشته بعد می‌آیند تهران و می‌آیند در میدان فوزیه سابق آنجا سریک کوچه ای یک بقالی داشت سه تا پسر هم داشت که هر سه تا، متنها آدمی بود که بچه هایش را گذاشت خیلی خوب درس خواندند هر سه پسرها : یکی دکتر شد ، پزشک شد ، چهارتا بودند یکی آن برادرش بود که آمد جای چیز را گرفت، سازمان گسترش صنایع را گرفت و یکی دیگرش هم پزشک بود یکی دیگرش هم باز لیسانس شیمی بود، اینهایم لیسانسیه حقوق بود که البته در پیشرفت این سه برادر خود ثابتی، پرویز شابتی بیشتر موثر بود و خیلی موثر بود ، خوب دیگر آنوقت دیگر این ضفر را داشته دیگر آنوقت نگاه نمیکردند که به بینند حالا این با باش کی بود تنها اش کی بسود چه جوری شد فلان واينها . آمد همانوقت استخدام شد بعدش در زمانیکه مقدم آمد شد مدیرکل اداره سوم این رئیس یک بخش بود بعد مقدم، چون خیلی این ثابتی بچه با هوشی بود، بچه با فهمی بود؛ مقدم رئیس اداره اش کرد و در زمان نصیری معاونش کرد . خوب ایشان سمنانی هم بود نصیری هم یک ذره خودش هم سمنانی بود نصیری دیگر این بود که یک ذره بیشتر به این توجه داشت و این مامور شده گزارشاتی که میبردند برای نخست وزیر که آقای هویدا بود، آن موقع ببرندند برای مرحوم هویدا و از آنجا هم هویدا اورا شناخت، هویدا هم خیلی او را تقویت کرد . این بود که یواش یواش دیگر سرشناس شد دیگر همه اورامی شناختند و مقدم موقعیکه رفت شد رئیس اداره دوم ستاد ارتش بنا به پیشنهادی که او کرد نصیری اورا گذاشت بجای مقدم که مدیرکل اداره سوم شد که تا آخر هم مدیرکل اداره سوم بود خود مقدم هم بعد وقتی که آمدبا آن وضعی که بسود فرستادش به خارج . رفت خارج که هنوز هم در امریکا هست .

سؤال : خوب آنوقت عمل ثابتی را در ساواک شما چطوری می‌بینید

و چهوری واقعاً "این خدمتش را انجام داد . آیا آدم کاملاً" صادقی بود و عملیاتی که میکرد از حد وظیفه ای که برای یک سازمان امنیت میشود تصور کرد پا فراتر گذاشت . یعنی منظورم این هست که آیا ثابتی یکی از عواملی بود که تا یک حدی سازمان امنیت را منحرف کرد یا نه ؟

آقای علوی کیا : ثابتی بالاخره اینها یک جوانهاشی بودند یک مرتبه یک مقامهایی به آنها داده بودند که این هنوز خیلی زود بود به اینها یک همچه مقامهایی داده بشود . خودش آدم با هوشی بود ، آدم با فهمی بود ، مسائل را خیلی خوب درک میکرد و در بد و امر هم آدمی نبود که آنچور منحرف بشود که در سالهای بعد شد . سالهای بعد با زهمان وضع مادی که برای خود نصیری هم پیش آمد برای او هم همین جور پیش آمد واينرا منحرف شکردن بردندش آنجائی که دیگر در همه کارها اینها دخالت میکردند ، ثابتی کسی بود که در ساو اک آنقدر قدرت داشت که در تمام وزارت خانه ها نفوذ داشت ، معافون وزارت خانه تعیین بکند ، آن یکی نمیدانم مشاغل خیلی بالا برای اشخاص پيشنهاد بکند و بعد هم آن مصاحبه هایی که کرد بعنوان مقام امنیتی بیشتر اورا مغروف کرد و بیشتر خوب شرفا ب بشود و جلوی اعليحضرت و چون آدم با هوشی هم بود ، آدم زنگی هم بود ، با فهم هم بود ، اینست که خیلی خوب خودش را جا کرده بود . البته یکی از عواملی است که موثر بود در آن کارهایی که نمی بايست بشود ولی خیلی چيزها هم خیلی نظریاتی هم داشت که آنها یک نظریات اصلاحی بود گاهی که ما با هم پیش میآمد صحبت میکردیم ، من میدیدم نظریات خیلی خوبی دارد ، بسیار نظریات خوب دارد . یادم میآمد که یکدفعه خانه سرتیپ هاشمی میهمان بودیم با پاکروان تقریباً " یکسال قبل از خمینی بود . آنچه صحبت آخونده را میکردیم من به او گفتم که آقا یک ذره نسبت به آخوندها بدانید که چکار میکنید ، چه جور است ارتباطاتشان ، چه جور است گفت که اعليحضرت اجازه نمیدهد اگر اعليحضرت اجازه بدهد در ظرف ۴۸ ساعت ما اینها را تمام عوامل موثر اینها را قطع خواهیم کرد ، دستشان را قطع خواهیم کرد ولی اعليحضرت که اجازه نمیدهد والا این کار را میکنیم و به آسانی هم اینکار را میکنیم و هیچ مشکلی هم قطعاً " پیش نخواهد آمد آخ در آن موقع من نظرم اینچور نبود برای اینکه یک زمانی بود که

دیگر خیلی پیش رفته بود که من به او گفتم پاکروان هم اتفاقاً "آمدند آنجا گفتند چه میگوئی، گفتیم یک همچو چیزی صحبت میکنیم او هم نظر من را تائید کرد که من گفتم خیلی دیراست که همچو کاری بخواهید بکنید بهتر است که حالا از راه دیگری وارد بشوید به بینید که درست مسائل را بررسی کنید به بینید که چه راه حل هایی هست که فقط منحصر به این نباشد که یک عدد را بگیرید به بینید در مقابل گرفتن هم چکار باید بکنید، گفت که در مقابل آنهم بررسی کردیم و میدانیم که اگر چنانچه یک عدد بسیار موثری که هستند اینها را بگیریم پشت سرش آن طرح که یک عدد دیگری هستند که با نفوذ هستند آنها را تقویت میکنیم که بیایند، یک همچو افکاری داشت آن موقع که بعداً "هم کاری نتوانستند، نگذاشتند، اجازه هم ندادند کاری بکنند که بعد رفتن دیگر، آنها هم رفتنند" .

سؤال : در واقع این سالهای آخر میشود گفت که مرد قوی سازمان امنیت همین ثابتی بود آیا این اینطوری است یا مردم حداقل این تصور را داشتند .

آقای علوی کیا : خوب چون اداره سوم تمام امور داخلی زیر نظرش بود غیر از ضد جاسوسی که آنهم مردم کاری با آن نداشتند اینست که بله، بله، از همه آن عوامل ساواک از همه قویتر بود یعنی بعد از تصیری میتوانیم بگوئیم که مثل "حتی معاونین هم بانداره او قدرت نداشتند، معتمد هم که قائم مقام هم بود خیلی چیزها را میبايستی مثل" از او خواهش بکند که اینکار را بکنید . بله، چنین نفوذی پیدا کرده بود .

سؤال : من خاطرم هست در چند نوبت صحبت هایی که با ثابتی داشتم حالا به اصطلاح بعلل مختلف او بارها من گفته بود که من برای اغلب رجال ایران پرونده دارم یعنی میدانم که فلانکس فلان شب در منزلش چه نوع جلسه ای داشته، نمیدانم قمار چطوری بازی کرده ، فلان کس چطوری از کجا نمیدانم سفارش چه داده، بهمان چکار کرده، خلاصه یک سری از این پرونده های مربوط به زندگی شخصی مسئولین مملکت جمع کرده بود که یک مقداریش را برای من میگفت ،

درحالیکه من محرم اونبودم اصلا" که بمن بگوید حتما" خیلی چیزهای دیگرداشته حالا یا اینهارا میگفت برای اینکه مثلًا" بخيال خودش من را یک مقداری بترساند چون من آدم تحسی بودم یا اینهارا میگفت بعنوان درد دل میگفت که مملکت یک مقداری فساد از همه جا رسوئ کرده و او بیشتر حرفش این بود که ماجلوی فسادران بگیریم یعنی به این علت بمن میگفت . من فکر میکنم که یکی از جاهای که واقعا" لغرض اساسی در ساواک شد این نظر من است، لغرض اساسی جائی شدکه ساواک شروع کرد اطراف مسئولین مملکت گشتن و برایشان پرونده درست کردن و به پروپاگانداها پیچیدن درحالیکه این وظیفه ساواک اصلا" نبود . وظیفه ساواک این بود که درجهت دیگری واقعا" دشمنان مملکت را، سیستم مملکتی را مواطنشان باشد . بر عکس آنها را ول کرده بودند و یقیناً ماهارا چسبیده بودند، ماهارا که داشتیم خدمت میکردیم به استنباط من واقعا" جاییکه لغرض ساواک از همه بیشتر بود آنجا بود آیا شما در این زمینه تفسیری دارید اطلاعی دارید ؟

آقای علوی کیا : خوب دراینکه اینها از همه جا وهمه کس اطلاع داشتند از جلساتی که آنها یکه در راس کار بودند کسانی بودند که میآمدند تماس میگرفتند بسا ثابتی و به او میگفتند اطلاع میدادند این تردیدی نیست خوب ما ایرانیها میدانید که اصلا" خوشما ن میاید که بیاکیم حرف زیادی بزنیم و بگوئیم تعریف کنیم و خودمان را مطلع نشان بدهیم ، خیلی آسان آدم میتواند از تمام این مجامع اطلاع داشته باشد خوب این اشخاصی که در آنجا بودند کسانی بودند که مناعشان اقتضا میکرد که خودشان را بیشتر نزدیک بکنند که ثابتی تقویتشان بکند، اینها میآمدند همه این چیزها را میگفتند من یادم است که چندین بار با من آن واژه که از آلمان برگشته بودم که دیدمش صحبت میکرد، مثلًا" با یکی که خیلی شدید برعلیه او مخالف بود، مرحوم علم بود، راجع به علم خیلی چیز میکرد که بلی، این اینهمه عواملی که با علم نزدیک هستند اینهمه نزدیکه اینهمه دزدیهای که میگذارد اینهمه چیا ولی که میگذارد اصلا" کوچکترین توجیهی نمیگذارد در راس همه این عوامل چیا ول گر علم قرار داردو از این قبیل چیزها یا راجع به بعضی اشخاص دیگر اینها همینطوری میگفت . اینرا من خیال میکنم که در آن موقع اینها را صدقانه میگفت روی برجنسی نبود که بگوید واقعا" میدیدم چون در داخل این

اجتماعات اینها وارد بودند اطلاعات میگرفتند از داخل اینها خوب خیلی چیزها میشنیدند خیلی مدارک داشتند حتی مدارک داشتند از چیا ولگریهای که با صلاح آنها میکردند بقول او میگفت چیا ول میکند . این اطلاعات را داشتند آن اول ولی خوب دیگر اینها هم یواش خودشان هم مثل همانها شده بودند دیگر اگر آنها چیا ولگر بودند اینها هم یواش یواش همانجور شده بودند . اگر بشما هم میگفتند باز برهمنین مینا بوده یک مقداریش خوب ممکنست در بعضی جاهای مخصوصا " اینرا میگفتند که طرف را هم بتراساندش که بداند آقا ما چنین نفوذی داریم همه جزئیات کارهای شما را هم میدانیم دیگران را هم میدانیم مال شما را هم میدانیم . اینها هردویش با هم دیگر بوده است .

سؤال : پس شما معتقدید که "اقعا" یک مقداریش من خودم یادم است آنروز احساسی که بمن دست میداد این بود که این روی دلسوزی اینکار را میکند یعنی آنروز من زیاد شک به اینکه "اقعا" دارد آب را گل آلود میکند تمیبردم . هنوز هم قضایت خاصی در این زمینه ندارم برای اینکه آنطور نمیشنداختمش ولی حالا استنباطم این هست که شما قضایتتان این هست که یک مقدار زیادی روی اصطلاح دلسوزی و درجهٔ اصلاح وضع این حرکت را میکرده

آقای علوی کیا : بله، فکر میکنم . (پایان نوار ۵)

شروع نوار ۵

سؤال : خوب بفرمایید ادامه بدھید راجع به ثابتی صحبت میکردیم .

آقای علوی کیا : بله ، اینکه گفتید که متلا" از مجالس قمار و اینها اطلاع داشتند یک جریانش را من اطلاع دارم آنهم اینست که یک جلسات پانزده روزه‌ای بود که یک عدد دورهم جمع میشدند یک قمار کوچک هم میکردند ابتدا ، اینهاشی که بودند یکی فردوس است بود ، یکی گلسرخی بود ، ایزدی بود .

سؤال : گلسرخی وزیر چیز را میفرماید .

آقای علوی کیا : بله ، بله ، گلسرخی وزیر منابع طبیعی ، سپهبد خسروانی بود . آهنچیان بود ، یک مردکه هم بود که کارخانه ابزار مکانیکی میساخت مثل "مثلا" بیل و کلنگ و نمیدانم اینها که بعدها هم خیلی اسمش حالا یاد نیست مردکه یاد رفته اسمش چه بود رفیق آهنچیان بود ، او بود ، مبصر بود باز هم بودند چند نفر دیگر هم بودند ، اینها این قمار کوچک یواش یواش زیاد شده بود ، بطوریکه شفقت بود بازی نمیکرد ، مطلقا " بازی نمیکرد یک آقای صبا حسی بود که بریج بازی میکرد گاهی مثل " خانم خواجه نوری میآمد شرکت میکرذگاهی مثل ".

سؤال : فروغ خواجه نوری .

آقای علوی کیا : فروغ بله ، گاهی خانم جم شرکت میکرد ولی آنها بیشتر بازیهای کوچک با فردوست یا رامی بازی میکردند یا بلوت بازی میکردند یا بریج بازی میکردند ولی آنها دیگر یک جبهه یک میز دیگر بود که آنها یک عدد آنجا می نشستند قمار میکردند و قمارشان یواش یواش سنگین شد بطوریکه مثل " آن موقع مثل " شب اشخاص ۷۰۰ - ۸۰۰ هزار تومان مثل " بردو باخت میشد این را گزارش داده بودند به اعلیحضرت برای اینکه بعدش فردوست این جلسه را تعطیل کرد ، جلسه ای که خیلی مرتب بودوا اینها تعطیل کرد بعد ما پرسیدیم که چه هست گفت که بعرض اعلیحضرت رسانده اند و اعلیحضرت خیلی عصبانی شده اند که چرا جمع میشوند و قمار میکنند قمارهای با بردو باخت خیلی زیاد که آن جلسه تعطیل شد خوب از این قبیل جلسات را اینها اطلاع پیدا میکردند گزارش میدادند دیگر .

سؤال : این مسئله واقعا " تصویر سازمان اطلاعات و امنیت کشور که بتدریج دیدیم که در مفتر مردم بطورکلی این تصویر یواش یواش بد شد یعنی تا آنجاییکه من خودم یاد هست اولش رویهمرفته تا یک حدی مردم با ساواک نظر مساعدی داشتنند نسبته " ولی بعدا " دیدیم در سالهای آخر خیلی بسرعت این تصویر خرا ب

میشد و یک سری باصطلاح عقاید و اعتقادات نسبت به ساواک در بین مردم پیدا شده بود که هیچوقت معلوم نشد بالاخره چه مقدار از آن ایراداتی که مردم به ساواک داشتند درست بود چه مقدارش زیاده روی در قضایت بود یا قضایت بکلی غلط . حالا این تقصیر میتواند از این باشد که "واقعا" ساواک از راه خودش منحرف شده و یک کارهایی که نمیباشد میگرد کرده بوده . که "حتما" هم بوده تویش یک مقدار هم شاید دلیلش این بوده که نتوانسته است آن جای را که باید در بین مردم و مخصوصاً "در دستگاه دولتی پیدا بکند" . درواقع ساواک باید همکار و تقویت‌کننده دستگاه دولت میبوده یعنی وظیفه اش این بود در اصل و حفظ امنیت کشور از طریق اطلاع گیری ولی بعد یک کمی مسئولیین مملکتی و دستگاههای دولتی کم کم احساسشان این شده بود و من که بین آنها بودم همیشه این احساس را میگردم . احساسمان این شده بود که ساواک "واقعا" یک دستگاهی است در مقابل آنها ایستاده و آن حس همکاری که باید در بین دستگاههای دولتی از یکطرف و ساواک از طرف دیگر باشد تا "واقعا" امنیت مملکت به مفهوم وسیعش تا میان بشود کم کم خدشه دار شده بود و در آخر هم "اصلًا" وجود نداشت ، یعنی اصلًا در آخر کار هر کدام راه خودشان را میرفتند و دستگاههای دولتی سعی میگردند بهتر ترتیبی شده راه خودشان را بروند و در واقع یک مقداری میشود گفت که آتمسفر به جنگ بین ساواک و دستگاههای دولتی تبدیل شده بود از طرفی دیگر هم بین مزدم ساواک تصویرش بسیار بد شده بود ، مردم عادی هر وقت مثال بدد میخواستند بزنند به ساواک منصب میگردند ، جوک‌ها مربوط به کارهای غلط ساواک شده بود . ساواکی کم کم چهره خدمت خودش را از دست داده بود و بصورت یک جlad در آمده بود اینها را من میخواستم به بینم "واقعا" برای اینکه تاریخ روش بشود تا چه حد میتوانید شما اینها را آنالیز بکنید و بما بگوئید که چرا اینطوری شد اشتباهات کجا بود و نقص‌هایی که در کار ساواک بود به چه ترتیبی کم کم ایجاد شد و کار را به اینجا رساند .

آفای علوی کیا : خوب تا اندازه ای که من میدانم و آنطوریکه من قضایت میکنم یک قسمتش مربوط به خود مردم بود که خود مردم برای سوء استفاده یک عده زیادی برای سوء استفاده و تزدیک شدن بقدرت یک جور کارهای میگردند که این

کارها بهبیچوجه در وظیفه ساواک نبود خود اینها بالاخره مثل همان مردم بودند دیگر بهمان نسبت تظاهر در آن قبیل کارها بمرور زیادتر شده بود . یک مقدار بعداز انقلاب سفید یک امکاناتی بوجود آمد که برای آنها یک چیز تازه ای بدهد مثل قدرت قرار داشتند: این امکانات میتوانست به آنها یک چیز تازه ای بدهد مثل اینکه "مثلا" فرض بفرمائید که جنگل ملی شده بود خوب تمام این عوامل که در ساواک بودند برای خودشان از زمینهای جنگلی گرفته بودند، چه نوع زمینهای زمین هائی که به ثمن بخس به آنها واگذار کرده بودند و اینها به قیمت‌های خیلی گران میفرودهند یا دریک جا هائی قرار گرفته بود که اینها می‌مندند آنجا بعنوان آباد کردن آنجا مزارع بزرگ درست کرده بودند "مثلا" فردوست و نصیری میگفتند که ۵۰۰ هکتار از این اراضی دارند و خود فردوست بمن گفت که بله ، ما آنجا یک ۳۰۰ هکتار داریم که داریم میبریمش زیرمرکبات ، بهمین نسبت سایرین هم همینجور، یا آنها یکه در شهرستانها بودند بهمین نسبت از اراضی ملی شده استفاده میکردند خوب اینهارا مردم همه میدیدند اراضی که یک قسمت مال خود مردم بود، قبله" مال مردم بوده خوب حالا میدیدند زمین ملی شده اما یک صاحب جدیدی برایش پیدا شده، زمانیکه پاکروان بود اصلا" چه ره پاکروان یک چهره ای بود که اعتماد جلب میکرد مردم میدانستند و میگفتند که خوب پاکروان در راس ساواک قراردادوا این آدم مصلحی هست و غیره ولی وقتی نصیری آمد این وجهه تغییر پیدا کرد دخالتها بمرور زیاد شد تازمانیکه پاکروان بود تا این حد دخالت از طرف تمام عوامل نمیشد "مثلا" رئیس ساواک شهرستان کاری نمیتوانست بکند؛ یا مدیرکلها کاری نمیتوانستند بکنند بعد دخالتها یواش یواش بیشتر توسعه پیدا کرد در داخل وزارت خانه ها و این با منافع اشخاص خواهی نخواهی تماس پیدا میکرد وقتی این منافع پیدا میشد یک نارضا یتی جلب میشد و اینها هم برای دیگران میگفتند یواش یواش در مقابل اینها کاری که بتواند جلوی این تبلیغات را بگیرد، چون این تبلیغات را آنها ده برابر میکردند، مدد برابر میکردند، در آن موقع هم گروههای دیگری پیدا شده بود که این گروهها یک گروههای آگرسیو بودند مثل مجاہدین و مثل غیره که اینها مجبور بودند، ساواک مجبور بود که با اینها با شدت عمل رفتار بکند خوب این گرفتن خانه های تیمی و تیراندازیهایی که میشد و بانکهایی که آنها میزدند، اینها که

نمیتوانستند بگیرند به نشینند تماشا کنند باشد عمل هرچه بیشتر با اینها رفتار کردند که خود بخود باز یک عدد خانواده ها را از این طریق ناراضی کردند بعد هم یک جور تظاهراتی میکردند که تویچشم مردم بود مثلاً "اتومبیل‌سای زیادی من باب مثال میگویم اتومبیل های زیادی که داشتند تمام اتومبیل‌سای خارجی مرسدس‌ها اتومبیل های امریکائی بزرگ که اینها همه سوار یک همچو ماشین هایی میشنند خوب اینها مردم اینها را میدیدند دیگر . تظاهر به قدرت و تظاهر به این شکل که آدم با یک راننده به نشیند پشت اتومبیل‌های بزرگ ، خوب اینها را مردم میدیدند، خوب مردم یواش یواش ناراضی میشنند ، آن وظیفه اصلی که می باستی هدا یت باشد دیگر یواش یواش از بین رفته بود . این منحصر شده بود به سرکوبی یک سرکوبی ، اعمال قدرت در تمام دستگاههای دولتی تا جاییکه مثلاً فرض بفرمائید که یک مدیر کل میخواستند انتخاب کنند تا اینها تصویب نمیکردند، قبول نمیکردند، خوب این یک قواهای برای اینکار بود که چه کسانی میتوانند در امور حساس دولتی ، در امور محروم‌انه دولتی ، در امور طبقه بندی و اینها دخالت داشته باشند اما دیگر از این گذشته بود یک مقدار رابطه ها جای ضابطه ها را گرفته بود مجموع این قبیل چیزها باعث میشد که از آن طرف آنها ظیکه برعلیه دولت بودند و فعالیت های خرابکاری داشتند آنها این چیزها را آگراندیسمان میکردند . خوب آن فشارهایی هم که اینها می‌وردن این کمیته ای که درست کرده بودند در داخل شهریان نماینده ساواک بود، نماینده اداره دوم بود ، نماینده شهریان بود و نفوذ هم در آنجا تمام نفوذ ساواک بود یعنی آنها تقریباً "کاری نمیتوانستند بگذارند .

سؤال : کمیته را برای چه درست کرده بودند ؟

آقای علوی کیا : این کمیته ضد خرابکاری بود بعنوان کمیته ضد خرابکاری که اینها بسیار عوامل بدی آنجا جمع شده بودند بخصوص آن کسی که مال ساواک بود بسیار عامل بدی بود جزو آنها ظیکه فرار کرده والان هم رفته امریکا . امریکا اگر گیرش بیاورند جزو آنها ای بود که تکه تکه میکردند . خوب اینها رفتار خیلی بدی کردند، برایشان هم فرق نمیکرد که این همین قدر که یکی را

میگرفتند و میآوردند آنجا اینها دیگراینرا نمیبردند درست تحقیق بکنند
به بینند که چه بوده یادم است پسر مثلای نیازمند ، نیازمند یکروز بمن
تلفن کرد که آقا من یک کار فوری دارم میخواهم تورا به بینم آمد پهلوی من
گفت علاوه را که توی داشکده معماری ذارد تحقیل میکند، اینها توی یوسف آباد
داشتند طرحهای ساختمانی را بررسی میکردند و اورا گرفته اند بردنده شهریانی
و اورا برده اند کمیته، کاری بکن، من تلفن کردم به ثابتی گفتم با با پسر
نیازمند دیگر یک کسی نیست که آدم بگیرد اورا گفت چطور شده گفتم یک همچو
چیزی شده گرفتندش گفت همین الان من تلفن میکنم . بعد تلفن کرد و پشت سرش
تلفن کرد و گفت سعی میکنم که امشب هم اورا نگه ندارند ولی اگر احیانما
دسترسی پیدا نکردم امشب مانند نگران نشوید فردا اورا مرخص میکنند و فردا هم
مرخص کردند آن شب نتوانستند مرخص کنند علاوه آمد، نیازمند آوردش پهلوی من
من به نیازمند گفتم یک همچو چیزی شده و نگران نباش علاوه آمد پهلوی من .
من گفت چه شده گفت که یک همچو چیزی شد مارا بردند آنجا سه نفر
نشسته بودند بعد از من پرسیدند من گفتم : گفتم ما داشتیم بررسی میکردیم
از لحاظ معماری این ساختمانها به بینیم چطور است و اکیپ بودیم یک مرتبه
آمدند دور من را گرفتند معلوم شد که یکی از این ساختمانها از خانه های امن
ساواک بوده و اینها به آن عنوان گرفتند و بردنده گفتم خوب چه شد گفت هیچ
دونفر آنجا بودند که آن دونفر گفتند که خوب با با مرخص کنیم یکی توشان
گفت نه خیر زندانی کنید گفتم اوچه جور آدمی بود وقتی علائمش را نشان داد
دیدم او ساواکی است . اینرا بعنوان مثال میگوییم حالا برخورد من بوده، من
زیاد برخورد نداشتم و میگفت من را بردند تو یک اطاقی و آنجا بودم و شب
یک پتو دادند خوابیدم و صبح مرا مرخص کردند . خوب تیپ کار اینجوری بود
یعنی هر کسی میرفت آنجا به رحال میباشد که بگیرند وزندانیش کنند تا بعد
و اگر نیازمند هم یک کسی فرض کن مثل من نداشت خوب لابد این ۴ - ۵ روز می
ماند تا نیازمند برود کسان دیگر را به بینند دست و پا کند و بتواند مرخص شن
بکند، از این قبیل آنوقت اینرا بیشتر هم خوب اینها گفته میشد دیگر نیازمند
هم برای آن دیگری تعریف میکرد که علاوه را برده اند اینجوری شده آن یکی هم
به دیگری میگفت اینها همینطور توسعه پیدا میکرد . من

مثلاً "بعضی هارا میدیدم همین اتومبیل که گفتم بعضی ها را میدیدم هر روزی یک اتومبیل سوار میشوند مثلاً" مدیرکل اداره ششم هر وقت میآمد خانه ما میدیدم یک اتومبیل مرسدس رنگ دیگری سوار است اینست که یکدفعه به او گفتم بابا آنقدر یک همچو ماشین های سوار میشوید و میاید این بیشتر مردم را تحریک میکنید مجموعه این رفتاری که ما مورین ساواک داشتند و از طرف دیگر مخالفین داشتند، حالا تنها مخالفین را هم نگوئیم وعلاوه بر این اصلاً همه مردم یعنی تمام که بمناسبتی گرفتار میشدند یا بستگانشان یا دوستانشان اینها گرفتار میشدند خوب اینها یک تبلیغات عظیمی برعلیه ساواک بود وهیچ وقت اینها بسفر نیافتادند که برعلیه این تبلیغات لاقل برعلیه تبلیغات یک برنامه ای داشته باشند کاری بکنند این که مجموعاً "یواش یواش اینجوری شد که این روحیه در مردم پیدا شدوا این مهری بود که به ساواک خورد.

سؤال : ولی با این وصف شما فکر میکنید که اکثریت کسانی که در ساواک خدمت میکردند واقعاً "روی انگیزه خدمت بود و خدمت میکردند و احیاناً" دستگاهشان خوب مثل سایر دستگاههای مملکتی منحرف شده بود جا های دیگری رفت یا فکر میکنید که خود اصلاً "این موقعیت ساواک یک عدد آدم ناجور را جذب میکرد چون این چیزی است که بعضی ها فکر میکنند .

آقای علوی کیا : نه خوب این درست نیست برای اینکه آنها یکیه میشود به آنها اعتراض کرد و گفت که اینها باعث بودند که مقدار زیادی ساواک را به این طرف کشاندند اینها عدد محدودی بودند .. در ساواک آدمهای شریف و آدمهای پاک آدمهای وطن پرست خیلی زیاد بود که اکثریت غیرقابل مقایسه با آن اقلیتی که چنین رفتاری را داشتند بود یا اینکه مثلاً "اگر شکنجه ، شکنجه خوب این یک عدد محدودی بودند که شکنجه میکردند و الا سایرین مثلاً" آنهم غیر از آنها یکیه باعوال ضد خرابکاری سروکار داشتند اصلاً "با مردم کاری نداشتند سروکاری نداشتند فقط اداره کل سوم بود که امنیت داخلی بود و آن بود با مردم سروکار پیدا میکرد و الا ضد جاسوسی ها اصلاً" با مردم سروکاری نداشت او مراقب بود به بینند سرویس های بخصوص سرویس های شرقی چه نوع فعالیتی دارند که بسیار

هم خوب کار میکردند، یا ادارات اطلاعات خارجی که بودند سروکاری نداشتند یا پشتیبانی ها آنها سروکاری نداشتند بهیچوجه فقط تنها اداره ۱ ای که با مردم سروکار داشت اداره سوم بود و هرگرفتاری هم پیدا شد هر نوع قضاوتی در باره ساواک شد متسفانه با آن چیزی بود که اداره سوم نشان داد والا آنها دیگر هیچ دخالتی در اینکارها نداشتند و بسیار هم خوب کار میکردند واقعاً هم یکدستگاه بسیار با ارزشی بود که متسفانه با این مخارج زیاد با اینهمه عوامل تحصیل کرده و عوامل تجربه دیده تمام از بین رفت دیگر و مفت از بین رفت.

سؤال : شما میتوانید بگوئید که ساواک در آخرش تقریباً "قدر کارمند داشت وکسانیکه با ساواک همکاری میکردند یا همه کارمند بودند یا طرق دیگری بود که افراد با ساواک همکاری میکردند .

آقای علوی کیا : همکار را که نمیشود به حساب آورد آنرا نمیشود به حساب آورد ولی آن کس که کارمند رسمی ساواک بود از بالاتا پائین بگیریم اینها ۳۷۰۰ نفر بودند مجموعاً ۳۷۵۰ نفر بودند ولی خوب منابع خیلی بوده . منابع هم بیشتر بازمثال همان اداره سوم بود و الا آنها دیگر منابعی نمیخواستند. منابع مثل "ضد جاسوسی باز همان منابعی بود که داخل کار ضد جاسوس بود یا اطلاعات خارجی آن منابعی بود که داخل کار اطلاعات خارجی بود ولی آن کسی که مال امنیت داخلی بود باز با اداره سوم بود و آنها بودند که منابع زیاد داشتند . بودجه زیاد مال اداره سوم بود بزرگترین بودجه مال اداره سوم بود .

سؤال : منابع منظور یعنی کسانیکه از اینطرف و آنطرف اطلاع بدست میآورند.

آقای علوی کیا : بله ، منبع یعنی آن ما موری که اطلاع کسب میکند آن دیگر رسمی نیست اما تمام اینها ثبت شده بوده که تمام اینها گرفتار شدند . یعنی حتی کسانیکه هیچ حقوق هم نمیگر فتند فقط یک عواملی بودند که مناسب ارتباط و دوستی و اینها گزارشات میدادند اینها همه گرفتار شدند برای اینکه

تمام اینها در با یگانی مانده بود و اینها کامپیوتر هم از بین نبرده بودند برای اینکه میتوانستند قبل از اینکه گیر بیفتند با یک دگمه میتوانستند تمام آن اطلاعاتی که دادند به دستگاهها از بین ببرند ولی متاسفانه ندادند آنوقت این اطلاعات تمام ماند بدست اینها افتاد حتی مثلاً بعضی ها بودند مثل اینکه جوانی بود آنوقت که من آلمان بودم این خیلی بچه خوبی بودخیلی خوب تحصیل میکرد تک تک اینجوری که بودند تا آن اندازه ای که من میتوانستم به آنها کمک میکردم یعنی پدرش نمیتوانست به او کمک کند من به او کمک میکردم هیچ منبع اطلاعاتی هم نبود چون من با او کاری نداشتمن نمیخواستم که اصلاً اخراج بشود این اسمش توی آن چیز بوده همین دفعه ای که اینها مال چند سال پیش فکرش را بگنید گرفتار شد که اینجا توی دانشگاه آزاد استاد بود دکترا پیش را گرفته بود آمده بود توی دانشگاه آزاد بود برگزار کردند و از این قبیل زیاد بود .

سؤال : خوب این داستان شکنجه چه بود ؟ اصلاً از کجا این داستان شروع شده یعنی اقرار گرفتن از افراد ضوابطش در سازمان چه بوده و چطوری این موضوع شکنجه شروع شده و آیا واقعاً "وسعت شکنجه" تا این حد بوده که میگویند جا هایی که میگویند شکنجه گاه بوده آیا واقعاً درست است برای اینکه این تا آنجاییکه من احساس میکنم یک مقداری در قبیل از انقلاب و بعد از انقلاب افسانه ساختند و چیزهای دروغی به مردم تلقین کردند در این زمینه هم میتوانیم اطلاعاتی بدھیم ؟

آقای علوی کیا : خوب شکنجه البته با زجوئی اطلاعاتی آنها یکیکه رفتند و آموزش دیده اند برای بازجوئی اطلاعاتی آنها آن نوع شکنجه ای که دنیا استعمال میکند میباشد میگردند ولی اینها ظاهراً "یک عدد ای از آن فراتر رفته بودند" نه به آن اندازه ای که شایع شد مثلاً "منابع مثال یک افسری بود سرهنگ زیبائی که این بیشتر در فرمانداری نظامی بود و بعداً" درساواک بود و بعداً هم بازنشسته شد و رفت کنار قبیل از اینکه خمینی بیاید یک خانه ای داشت توی خیابان بهار توی یکی از کوچه های خیابان بهار این خانه در اصل اولش

یکی از خانه های تیمی حزب توده بود که وقتی فرمانداری نظامی بود که میگرفتند بعد این خانه را داده بودند آنوقت به زیبائی، زیبائی هم دیده بود آنجا یک خانه کوچکی بود اینرا خراب کرده بود یک خانه خیلی خوبی ساخته بسود، ظاهرا " این خانه تیمی یک راهرویی داشته از زیرزمین که اگر چنانچه وقتی گیربیفتند از آن راه روی زمینی فرار کنند . زیبائی اینرا فقط جلویش را بتون میکنند می بندد قبل از خمینی آن همان ماه های قبل آمدندهوانداختند که یکی از شکنجه گاههای ساواک این خانه بوده و آمدن آنچارا شکافتندو بعد آنچا شده بود محل بازدید مردم که میآمدند تماشا میکردند مقدار زیادی دندان و موی سر و نمیدانم از این قبیل چیزها، اینها را توده ایها کردند اینها را ریخته بودند آنچا مردم میرفتند تماشا میکردند که اینجا شکنجه گاه ساواک بوده در صورتیکه هیچ چنین چیزی اصلا" نبود یک راهرویی بوده وزیبائی خانه اش که نمیبرد که آنچا شکنجه بکندوایتها و از این قبیل . اینکه آنقدر بزرگ کردند به این بزرگی نبود ولی متسافانه یک عده ای هم بودند که شکنجه میکردند اینرا جسته گریخته من شنیدم من البته آنوقت ساواک نبودم اطلاعی ندارم هیچ که دقیق بگویم که بلی چه جور شکنجه میکردند چکار میکردند همه اش چیزهایی است که می شنیدم از خود بعضی عوامل ساواکی حتی شنیدم که بلی چه کسی شکنجه میکند . فلاکس شکنجه میکند یک چند نفری را . شکنجه هم که میکردند بیشتر همان مربوط به تیم ها بود تیمهای خرابکار بیشتر مربوط به آنها بود . چون برای آنها هیچگونه مثل اینکه رحمی نمیکردند اصلا" . آنوقت آنها اینها را یواش یواش بیشتر صد برابر کردند.

سؤال : در زندان اوین میگویند که یک چای مخصوصی برای شکنجه درست کرده بودند با دستگاههای مختلف و اینها یک همچو چیزی شما اطلاع دارید . صحبت داشت ؟

آقای علوی کیا : من اطلاعی ندارم ولی تصور نمیکنم . هیچ دلیلی نمی بینم که جایی آنچا درست کنند برای شکنجه دادن نه تصور نمیکنم آنچا فقط یک سلولهایی درست کرده بودند خیلی سیستم فنی خوب هم بود یعنی تمام تویش سیم کشی بود و تمام تویش میکروفون داشت ، میکروفون گذاری نبوده مثل همه زندانهای

سیاسی که در دنیا هست یک سیستم کاملاً فنی خوب بوده ولی من فکر نمیکنم که آنجا مثلاً یک جای بخصوصی درست کرده باشد برای شکنجه دادن کما اینکه بعدها هم خود اینها هم که رفتند هرچه گشتند چیزی پیدانکردند که به بینند یک جائی بوده که شکنجه میکردند.

سؤال : این موضوعی که فرمودید که اکثریت کارمندان ساواک واقعاً "افرا د وطنپرستی بودند و خدمت میکردند و بعد که ساواک کم کم حالا یا انحراف پیسدا کرد یا در بین مردم تصویر بدی پیدا کرد، آیا این خود افراد ساواک را ناراحت نمیکرد و آیا یک تشنجه در داخل ساواک در این زمینه نبود؟ یعنی یک حرکتی در داخل ساواک نبود که احیاناً این آگاهی را داشته باشد که چرا ساواک دارد به این راه میرود، مقاومتی بود در این زمینه؟

آقای علوی کیا : چرا اتفاقاً "نارضایتی خیلی زیاد بود در ساواک در این سالهای آخر نارضایتی خیلی زیاد بود گاهی که من با بعضی ها برخورد میکردم همین اظهار نارضایتی هارا میکردند که با آن یکی چه جور رفتار کردند باما چه جو رفتار میکنند، نمیدانم زندگانی اوچطور است به آن یکی اتومبیل میدهند بما اتومبیل نمیدهند و این چیز وجود داشت، صدرصد وجود داشت هیچ بحث نیست ولی زیاد من چون کاری نداشتم سروکار نداشتم وارد جزئیات نیستم.

سؤال : خوب حالا من یک رشته سوال دارم در واقع درباره روابط ساواک و دستگاههای اطلاعاتی قبل از آن احیاناً اگر مورد دارد با یک سری طبقه از افراد مملکت، مثلاً فرض بفرمایید که اولیش با روحانیون است . در ساواک یا قبله، از لحاظ امنیتی چه ارتباطاتی با روحانیون بوده و بچه ترتیب این کار در عمل اجرا میشده؟

آقای علوی کیا : در بد و تشکیل ساواک خوب قبل از آنهم رکن دوم بوده رکن دوم هم ارتباط داشت با روحانیون ارتباط داشت، بیک عدد ای از روحانیون کمک میکرد چون به روحانیون از چند منبع کمک میشد یکی از دربار کمک میشد که مرحوم بهبودی مامور اینکار بود یکی از نخست وزیری میشد که نخست وزیر خودش از

بودجه سری که داشت کمک میکرد یکی هم آن موقع رکن دوم میکرد که بعدها هم ساواک کمک میکرد به یک عدد از روحانیون، با عشاير هم به همین ترتیب . در رکن دوم یک شعبه عشاير اصلاً وجود داشت و دسته جات دیگر هم همینطور مثلًا " مثل اصناف فرض بفرمائید، با روسای اصناف رکن دوم تماس داشت بعداً " هم ساواک تماس داشت . یا هر کدام از این گروههای مختلفی که وجود داشتند اینها هردو ابتدا بر رکن دوم و بعداً هم ساواک ارتباط داشت . موقعی که ساواک تشکیل شد آن موقع خود بختیار مثلًا " میرفت اغلب پهلوی این روحانیون از قم گرفته تا تهران همه اینهاشی که روحانیونی که آنوقت بر جسته بودند . هر دفعه هم میرفت یک مقدار پول با خودش بر میداشت میرفت به یکی یکی از آنها میداد یا عشاير میآمدند احتیاج به چیزی داشتند به آنها کمک میکرد به آنها پسول میداد بعضی هایشان بودند اجازه میگرفت اسلحه میداد حتی به روسای عشاير، روسای اصناف میآمدند خوب مشکلاتی که داشتند مشکلاتشان را حل میکردند یک روابط نسبیّة "خوبی بین اینها وجود داشت . در دربارهم، بهبودی ، سلیمان بهبودی بود که چنین وظیفه ای داشت با روحانیون با اصناف و با عشاير که اغلب بمناسبت باشد " میگفت که مثلًا "فلان آخوند را به او کمک بکنید حتماً " اینکار را بکنید یا فلان رئیس عشيره آمده اینجا و اعلیحضرت گفتند که اینرا به بینید چنان مشکلاتی دارد برایش حل بکنید . بهبودی خیلی خوب بود برای اینکار روابط بسیار واقعاً " نزدیک و خوب داشت . بهترین و مناسبترین حیف که اورا کنار گذاشتندوا لا او خیلی خوب بود . ساواک هم همینطور یعنی داشت این رابطه را اما روابط با دستگاههای خارجی ...

سؤال : نه اجازه بدھید مثلًا " با روحانیون یا اصناف یا عشاير یا سایر اقلیت های قومی و مذهبی اینها رابطه در جهت کمک به آنها بود ولی شما از آنها چه میخواستید ؟ یعنی آنها چه ضوابطی باید میداشتند که شما این کمک را به آنها بکنید یا چه کمکی آنها به شما میکردند یعنی میخواهم بگویم مجموع این سیاست ارتباط با این قشرهای مختلف از لحاظ ساواک چه مفهومی داشت ؟

آقای علوی کیا : خوب با آخوند بیشتر این بود که به حساب حوزه های علمیه یک گرفتا ریهای داشتند یک تقاضاهایی داشتند . این تقاضا انجام میشدر مقابله

هم آن چیزهایی که ما میخواستیم میکردند یعنی میگفتیم مثلاً "فلان آدم دارد راه غلط میرود شما کمک بکنید بتوانید این را به راه راست برگردانید و آنها هم اینکار را میکردند . یک کس دیگر هم که با زاین در موضوع روحانیون خیلی مفید بود و خیلی فعال بود مرحوم امام جمعه بود . امام هم خیلی ارتباط داشت با آخوندها و او بود که یک مقدار زیادی هم او و بما معرفی میکرد او بمناسبت که به این شخص این کمک را بکنید به این کمک را بکنید . خوب در مقابل هم آن کمکی هم که ما میخواستیم آنها میکردند چیزهایی که ما میخواستیم آنها میکردند یک بدنه بستانی این وسط وجود داشت که "واقعاً" مفید هم بود مثلاً "من یادم است یکی از کسانی که خیلی موثر بود بابای این دکتر تهرانی، عمومی دکتر تهرانی بود آقا علام اسمش بود رئیس صنف بلور فروش بود مثلاً" خوب این آدم موثری بود این آدم در داخل تمام این صنف بلور فروش اعسم از کوچک و بزرگش و اینها، آدم هر جوری میخواست میتوانست بگوید و آقا علام میکرد بعنوان نمونه میگوییم یا سایرین هم همینطور دانه دانه اینجوری بود استفاده ای که ما میکردیم چیزی که ما از این ارتباط میخواستیم در این زمینه بود آنها هم چیزی که میخواستند یک چیزهای کوچک بود . مثلاً آخوندها بیشتر میخواستند مثلاً "قوم و خویشی دارند نرود خدمت وظیفه بکند، یا مثلاً" میخواهد حج برود برایش وسائل فراهم بگذند برود یا کربلا میخواهد ببرو د اجازه بدهند برود کربلا، نوع چیزهایی که آنها میخواستند غیر از آن کمک مادی که میشده رفع که بختیار میرفت وقتی که میآمد ده تا ۱۵ تا از اینجور چیزها داشت که اینرا نمیدانم آخوندها حالا یادم رفته اسمها یشان همینهایی که الان هم هستند اینرا خواسته اینکار را بکنید.

سؤال : در زمینه آخوندهایی که احیاناً "تمایلات خاص ضد رژیمی داشتند" هیچ اینها با شما همکاری میکردند . اطلاع میدادند یا احیاناً "درجہ است جلوگیری از عملیات آن آخوندها اقدام میکردند چون مثلاً" فرض بفرمائید آخوندهایی که تمایلات ضد رژیمی داشتند از خیلی پیش بوده اند و زمان آن فتنه اول خمینی هم مسئله بر ملا شد روپرورد شد و اینها چه جوری با این مسئله آنوقت روپرور میشدند ؟

آقای علوی کیا : خوب اینها بیشتر از زمانی شد که خمینی شروع کرد به فعالیت من در آن دوره نبودم البته من آلمان بودم نمیدانم که حالا چه جور عمل میکردند و چکار کردند و فلان واینها ولی همانوقت هم باز با آخوندهای دیگر ارتباط داشتند مثلاً" با یک کسی که خیلی ارتباط نزدیک داشتند همین آقای مرعشی نجفی است که الان در آنجا هست یا خود همین آقای کاظم شریعتمداری با اینها ارتباط داشتند یک ماموری ما داشتیم در قم سرهنگ قل قصه که خیلی آدم خوبی بود و خیلی روابط خوب با آخوندها داشتا او یک کسی بود که این ارتباطات قم را تمام او اداره میکرد و تمام کمکهایی که به آخوندها میکردند حالا فوت کرده تمام کمکهایی که به آخوندها در قم میکردند او میکرد حتی او مثلاً" با خمینی هم مکرر ارتباط گرفته بود . خمینی هم اولش چنین چیزی نمیخواست همچو چیزی نبود . خمینی هم باز جزء همانهای بود که مثل سایرین اینها کمک به او میکردند خوب دیگر بعد یواش یواش آن جریانات پیش آمد و آنها را دیگر من نبودم اطلاعی ندارم .

سؤال : با عشاير چه موارد خاصی بود که بعنوان مثال بتوانید ذکر کنید که استفاده های خاصی که از عشاير شده بود مثلاً" در جهت امنیت مملکت عشاير چه نقشی میتوانستند بازی کنند .

آقای علوی کیا : خوب آن موقع دیگر بعد از ۲۸ مرداد دیگر تسلط وجود داشت عشاير کاري نمیتوانستند بکنند از آنها چيز فوق العاده ای هم نمیخواستند همان بود که محیطشان آرام باشد همین دیگر چيز دیگری نمیخواستند تازمانی که من بودم یک همچو چیزی بود ، چيز فوق العاده ای نبود .

سؤال : با اقلیت های مذهبی چه

آقای علوی کیا : با آنها هم همینطور . با آنها هم با ارامله ارتباط داشتیم . مثلاً" نماینده های مجلس یا نماینده های ارامله ارتباط بسیار نزدیک باما داشتند . آدمهای خیلی خوب هم بودند آنها یکه من میشناختم حالا اسمها یشان یادم رفته متناسبانه یا با مثلاً" داشناکها ما ارتباط خیلی خوب داشتیم که

آنها خیلی مفید بودند برای اینکه در تمام گروههای مختلف ارامله اینها نفوذ داشتند با آنها هم ارتباط خیلی خوب داشتیم از رکن دوم هم ارتباط داشتیم.

سؤال : داشناک‌ها کی‌ها بودند ؟

آقای علوی کیا : داشناک‌ها همان ارامله‌ای هستند که بعداز انقلاب شوروی با ارتضی سرخ جنگیدند و اینها را بیرون‌شان کردند یعنی در جنگ اینها عقب نشینی آنقدر کردند که آمدند ترکیه و ایران، اینها هم متفرق شدند در بیروت و مرکزان هم در لبنان بود، در بیروت بود که هنوز هم همانجاست مرکز داشناک‌ها، هنوز آنجاست، ارامله راست هستند . راست افراطی . با آسوریها هم همینطور باز بانماینده آنها خیلی نزدیک ما بودیم وهمه جور همکاری میکردند، آنها خیلی مفید بودند بیشتر برای کارهای ضد جاسوسی آنها خیلی مفید بودند که خیلی از آنها استفاده میکردند تا آخر هم از این عوامل استفاده کردند.

سؤال : با یهودی‌ها چه .

آقای علوی کیا : با یهودیها هم طبعاً با آنها هم همینطور ارتباط بود باز نماینده‌های مجلس‌نماینده‌ها یشا، روسای انجمن کلیمیان اینها همه ارتباط داشتند هم با رکن دوم در آن موقع ارتباط داشتند بعد با ساواک ارتباط داشتند تا آخر هم ارتباط داشتند .

سؤال : خوب یک مقداری ساواک و دسته‌های امنیتی مارویه‌مرفته باکشورهای مختلف و سرویسهای اطلاعاتی کشورهای مختلف ارتباط داشتند اگر در این زمینه اطلاعاتی بفرمایید و بفرمایید که چه طوری این ارتباطات شروع شد و چطوری از اینها بهره برداری میشد خیلی ممنون میشویم .

آقای علوی کیا : در ابتدا رکن دوم فقط با دوسرویس ارتباط داشت با سی - آی - ۱ و سرویس انگلستان با این دو تا ارتباط داشت و مبادله اطلاعاتی

هم اطلاعات مربوط به کمونیسم بود همه اش و فعالیت‌های کمونیستی و فعالیت کمونیست‌ها در ایران و بعد از آینکه ساواک تشکیل شد با این دو سرویس ارتباط داشتند و ما در صدد برآمدیم که با سایر دستگاه‌های دیگر هم با سرویس‌های دیگر هم ارتباط برقرار بکنیم . اولین ارتباطی که برقرار کردیم یکی بین سرویس ایران بود و لبنا، سرویس ایران بود و عراق ، سرویس ایران بود و آردن سرویس ایران بود با ترکیه که یک کنفرانس‌های ذسته جمعی هم سالی یک‌دفعه داشتیم ۶ ماه یک‌مرتبه داشتیم که اینها یا ایران می‌آمدند یا ما میرفتیم به آن کشورها . بعدها آن ارتباط برقرار کردیم بین ایران و سرویس آلمان با ب - ان - د سرویس اطلاعات خارجی‌شان ، با ایتالیا ارتباط برقرار شد باز با سرویس اطلاعات خارجی‌شان ، با ایتالیا ارتباط برقرار شد که آنجا فقط یک سرویس دارد که مال ارتش بوده که یک ژنرال هم رئیسش بود واينها در سطح مبادله اطلاعاتی با هم ارتباط پیدا کردیم بعد موضوع اسرائیل پیش آمد در همان سال اولی که ساواک تشکیل شده بود بفکر این افتادند که با اسرائیل هم ارتباط برقرار کنند. البته قبل از ساواک سپهبد کیا که رئیس اداره دوم بود یک ارتباطی با اسرائیلی‌ها گرفته بود و یک سرهنگی بعنوان وابسته نظامی آمده بود که آنها هم با هم ارتباط داشتند و مبادله اطلاعات میکردند بعد قرار شد که ما هم با آنها ارتباط برقرار کنیم بختیار خودش با یک‌هوایی‌ما ارتضی که خلبانش هم سرهنگ رفعت آنوقت که بعدها سرلشگر شد آن خلبانش بود؛ بطوری‌که بتوانند از فضای کشورهای غربی طوری عبور کنند که عربها متوجه نشوند رفت به اسرائیل و چند روز می‌همان آنها بود و آنجا ارتباط برقرار کرد و قرار شد که رئیس سرویس دعوت بشود به ایران رئیس سرویس هم دعوت شد آنوقت یک آقائی بود به اسم آقای آرل که او آمد به ایران و قرارشده که چند نفر بفرستند برای آموزش در ایران که در آن موقع یک دو سه نفر فرستادند در ایران که روی مسائل مختلف اطلاعاتی یک‌عدده افراد را آموزش دادند بعد هم قرار شد که یک‌عدده هم فرستاده بشوند به اسرائیل که بعدا "فرستاده" به اسرائیل در ضمن آن به کشورهای دیگر هم فرستاده می‌شد ، به انگلستان فرستاده می‌شد برای آموزش به امریکا فرستاده می‌شد برای آموزش ، به آلمان فرستاده می‌شد برای آموزش و به این‌طریق با این دستگاه‌های اطلاعاتی یک روابط خیلی خوب داشتیم که این روابط بعدها هم خیلی بیشتر توسعه پیدا کرده بود با فرانسه روابطشان خیلی بیشتر

شده بود ، غیر آن زمانی بود که ما بودیم آن موقعی که مثلاً "من آلمان بودم خوب یک رابطه فقط مبادله اطلاعاتی به این شکل میکردیم ولی بعدها دیگر این روابط زمان نصیری اینها خیلی بیشتر شده بود اینها را دعوت بکنند بیایند بروند با سایر دستگاهها هم همچین . آنوقت یک عده نماینده هائی هم ما به این کشورها فرستادیم که در وهله اول آلمان بود و بعد ایتالیا بود بعد فرانسه بود، انگلیسها در ابتداء و هله اول خیلی روی خوب نشان تدادند که آنجا کسی داشته باشیم ولی بعدها موافقت کردند زمان نصیری آن موقع نمایندگی پیدا کرد و خوب بعد هم دیگر کشورهای دیگر در بلژیک نماینده داشتند در سوئد نماینده داشتند در سویس نماینده داشتند ، ایتالیا ، فرانسه ، انگلستان ، امریکا ، اسرائیل از همان اوائلی که ما ارتباط برقرار کردیم یعنی همان وقتی که آرل آمد قرار شد که همانطور که آنها آدم میفرستند ما هم کسی را بفرستیم آنجا که در آن موقع اولین کسی که رفت آنجا رحیمی بود که معلم ریاضیات بود او رفت بعداز او هم دیگر کسان دیگری بمور رفتند . با اردن باز آنجا نماینده داشتیم البته عراق بعداز آنکه انقلاب شد همان رئیس دستگاه اطلاعیشان را کشتند بهجت عطیه اورا کشتند دیگر آن ارتباط قطع شد که تا آخرهم دیگر هیچ وقت به آن عنوان نماینده نبود ولی بعدها البته نماینده در داخل اعضای سفارت فرستاده بودند یا وابسته نظامی میفرستند یا مثل کارمند وزارت خارجه میفرستادند پوشش هم همه اش پوشش در کادر روزارت خارجه بود . دبیر اول ، مستشار رئیس‌جمهوری داشت به آن مقامی که آن شخص داشته باشد مثلاً "خود من مثلاً" وزیر مختار بودم که بعد وقتی که من را فرستادند آن موقع دیگر من مأموریتم برای تمام اروپا بود بعنوان وزیر مختار در آلمان بودم ولی در تمام اروپا ارتباط داشتم به این ترتیب این ارتباط برقرار بود تا آخر که ساواک منحل شد این ارتباط وجود داشت .